

اعلان

مخفی فی ناد که کتاب منطاب ننبی الاشراف و غیره

الملة و سرفوائد و قواعد مشروطیت و اذنا البقا

جناب منطاب ملاذ الانام محمد الاسلام

افا شیخ محمد حسین النائینی النجفی امانت

برکات که بامضا محبت بن ابین اقای اقا

شیخ محمد کاظم خراسانی و اقای افا شیخ عبد

الله ما ذند زانی اذام الله اظلالهما مرتین

شده و کمال دقت در تصحیح و تطبیح ان

اعلام بقطع نحو و خط مرغوب بطبع سنده

طالبن از سر محققان به پیچیده بین الحسین در دکان

نعلی کانی و درین جلد بقیمت او بیرون شد

ت  
۱۱۴

اعلان

مخفی فیما ناد که کتاب مصنطاب ننبی الامم ونبی  
 الملة و سر فوائد و قواعد مشروطیت و اذنا لبقا  
 جناب مصنطاب ملاذ الانام محمد الاسلام  
 افاشیخ محمد حسین النایینی النجفی فی امث  
 برکات ترکه بامضا محبت بن ابین اقای افای  
 شیخ محمد کاظم خراسانی و اقای افای افاشیخ عبد  
 الله ماوند زانی اذام الله اظلالها من ربین  
 شلا و کمال دقت در تصحیح و تنبیح ان  
 بعل امذ بقدر حق و خط مرغوب بطبع سید  
 طالبین ازین سر محای بی بیجه بین الحرمین در کان

تالی فیروز سن بطبند بقیه اهل سنی و شیخ سید

ت  
 ۱۱۴





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رسالة شريفة تبيينه الامة وتنزيه الملة كه اذا قاضت جناب منطفا  
شريف مدار صفوة الفقهاء والمجاهدين ثقت الاسلام والسلمين  
العالمة العالم افاضة محمد حسين الثانية الغروي واما اضافة اشاجل  
از تجيد وروايات كه انشاء الله تعالى بتعليم تعلم ونفهم وتفهم ان  
ما خود بودن اصول شرطه از شريعت محقة استفادة وحقيقة  
كلمه مباد كه بموا لا انكم علمنا الله معالديننا واصلاح ما كان قد صد  
من دنيازا بعين اليقين ادراك نمايند انشاء الله تعالى

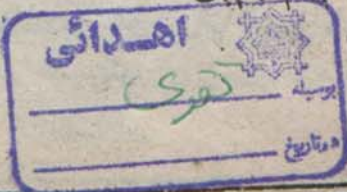
في شهر ربيع الاول سنة ١٣٢٧  
حرره الاحقر الحاج في محمد كاظم الخراساني  
محل مهر مبارك



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بجاء الله تعالى خزن ثابت رساله شريفة تبيينه الامة وتنزيه الملة چنانكه  
مرقوم فرموده انداجل از تجيد ورواياتي تكميل عقايد و تصديق و تحقير  
مسلمين بما خود بودن تمام اصول ومباني سباسبه از دين قويم اسلام  
كافي رفوق ماضولت قلله در مصنفه المحقق وجزاء عن الاسلام واليه  
خيارا وكتر في الفقهاء والمجاهدين اصالة بمجد واله الطاهرين صلوات  
الله عليهم اجمعين

في شهر ربيع الاول سنة ١٣٢٧  
حرره الاحقر عبد الله المايندي  
محل مهر مبارك



نبیه الامه  
 الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الاولین والآخرین و  
 خاتم الانبیاء والمرسلین محمد ذوالظاهرین ولعنہ الله علی اعدائهم  
 اجمعین الی یوم الدین  
 و بعد مطلعین بر تاریخ عالم فالنشاء اند که ملل مسیحیه و از دینان قبل  
 از جنک صلیب چنانچه از تمام شعب حکمت علی بی نصیب بودند  
 همین قسم از علوم تمدنی و حکمت عملیه و احکام سنیه هم با واسطه  
 عدم تشریع آنها در سراج سابقه و با اذوق تحریف کتب سناریه و  
 در دست نبودن آنها بی بهره بودند و بعد از آن واقعه عظیمه عدم  
 خودشانرا بمقتصد بدم تمدن و بی علی خود مستند دانستند علاج این  
 امر الاثرین با اتم مقاصد خود قرار داده و عاشقانه در مقام طلبت  
 اصول تمدن و سناسات اسلامیه را از کتاب سنت خرامین صادره  
 از حضرت شاه ولایت علیه فضل الصلوٰه والسلام و غیرها اخذ و در  
 سابقه خود منصفانه بدان اعتراف و مقصود عقل نوع بشر از دست  
 بان اصول و اسناد تمام ترقیات فوق العاده حاصله در کسرا نصف  
 قرن اول را بمنابع بیخبری آن اقرار کردند لکن حین ممارست نزدیک  
 وجود استنباط و استخراج آنان و بالعکس سیر تحقیق و کفایت  
 اسلامیان بذل دقت و اسارت طواغیت است و معرضین از کتاب  
 سنت مال مرطوبین را با بن نتیجه مشهوره و حالت حالیه منتهی ساخت  
 حتی میگردانند بقیه هم ندر بجا فرافوش و تمکین نفوس اینه ملایه  
 از چنین اسارت و دقت و حیثانه اولوازم اسلامیت پنداشند و ازین  
 دو حکم مشرفا با تمدن و عدالت که سرچشمه ترقیات منافی با صفت عقل

منفل

منفل مخالف و مسلمانان اساس خرابیهها شمرند تا در این جزو زمان که بجد  
 الله تعالی و حسن ناپسند و در مسیر صفتانیه مسلمان باخرین نقطه منتهی  
 اسارت در تحت اذیت شهوانیه جاخرین تا نوبت منقض و دقت  
 منحوسه معلومونه را عمر پیاپیان رسید عموم اسلامیان بجنس دلالت  
 هدایت پشوا بان روحانی از مقتضیات دین و این خود با خبر از ادی  
 خدا دادی خود را از دل دقت فرعونیه امت بر خورده بمحقوق مشرفه  
 ملیه و مشاورت و مساواتشان در جمیع امور با جاخرین پی بردند و  
 خلع طوق بندگی جایزه و استیفا و حقوق مقصومه خود سمند و از اذیت  
 یا مای ایش نپند پیشند و بچین خونهای طیبیه خود را در طریقی بر مقصد  
 از اعظم و وجبات سعادت و حیات ملیه دانستند و ایشاد در خون خو  
 غلطید با بر حیات در اسارت ظالمین از فرط ایش سر در مظلومانه علی  
 که فرمود نفوس اینیه من ان تو طاعه اللام علی مصارع الکرام اذبا  
 کردند صد و احکام حج اسلام بچرف اشرف که در سنای شیعه جعفری  
 مذهبتند بر وجوب تحصیل این مشروع مقدس و تعقیب ان بقوای مشیخه  
 اسلامیه اسلامیه قبول که مرجع اهل سنت اند برای طریقت ساختن  
 دین اسلام از چنین احکام چونیه مخالفه حضرت عقل منفل مجتهد  
 ظاهر لسان عیب خونانرا مقطوع ساختن لکن دشته که کاز ادی خوار  
 ابران چون برای بقای شجره خبیثه ظلم و استبداد و اغضاب قاطب  
 منهن و سب و دشمنی بی شمار اسم حفظ دین نباشند لهذا اینست  
 فرعونیه که اخافان پیدل و پنم گفت از این اسم بی ستمی و لفظ ظالم  
 از معنی رفع بد نگردیده با فرعون ابران هیدت کردند آنچه کردند شناختند  
 ضحاک و چنگیز را بچندید و دیندارش خوانند و سلب ضالیت ما پشاه و

حاکم

حاکمیت فایزید و عدم مسئولیت غایبند بخود که از صفات خاصه الهیه  
 عر است و از جایزین و با استقامت ضای میگردند و از آنجمله است سخن شریع  
 فویم بچنین لکه سنک و غار عظیم هیچ بر ذرات کرده و در جمع منجیان عجب  
 بلان اعلان و چنین ظلمی را بناحت مقدسه نبوت خیمه صلوات الله علیها  
 و بلکه ذات قدس احدیث ذات عالی شانه هم مستبدانه و ذاتی است در وجه ظلم  
 استبداد زایان مقام مشفق و ظلم بخلاف ذل و وسیله ظلم مخلوق قرار دادند خدا  
 الله العظیم و کذلک بقول تم کان عاقبه الذین اساءوا السوئان کذوبا یا ایات  
 الله و کما نوا بها کذبون

و چون بقضای حدیث صحیح از اظهار البدیع فعلی العالم ان بظهور علمه والا  
 فلیک لعنة الله سکوت از چنین زندم و الحاد و لعین بدین مبین و عدم  
 انضار شریف مقدسه در دفع بن ضیم و ظلم بین خلاف تکلیف بلکه  
 مسا عدل و احانتی در این ظلم است لهذا این اقل خدام شرح آورد و معما  
 این تکلیف و مقام این خدمت برآمد لازمه ذات مخالفت بن زندم و الحاد و  
 با ضرورت دین اسلام استکار سازد امید که بیون الله تعالی و حسن باشد  
 بد وجه قبول فایز و موجب قیوط انسا برین کرد و دعا توفیق الایا الله علیه  
 نوکلک الیای نسیب وهو المستد للمصواب

و چون وضع رساله برای تنبیه امت بضر و نیک شریف و تنبیه ملت  
 از این زندم و الحاد و بدعت است لهذا نامش را تنبیه الامه و تنبیه المله  
 و مقاصدش فادر طی بک مقدمه و رسم پنج فصل و خاتمه ازاد  
 مینمایم

اما مقدمه در شرح حقیقت استبداد و مشرف طبت دولت و  
 تحقیق قانون اساسی و مجلس شورای ملی و توضیح معنی حریقت مساوات

بدانکه این معنی نزد جمیع امم مسلم و تمام عقلاء عالم بران مستفند  
 که چنانچه استقامت نظام عالم و تعیش نوع بشر منوقف بر سلطنت و  
 سیاست است خواه قائم بشخص واحد باشد یا بجهت جمعی و چه آنکه تصد  
 ان بحق باشد یا اغضاب بقهر باشد یا بوراقت با انتخاب همز طو و  
 بالضروره معلوم است که حفظ شعرا استقلال و قویست هر قومی هم چه آنکه  
 راجع یا منبازان و بنیته باشد یا وطنیه منوط بقیام اما در نشانت بنوع  
 خودشان و الاجهات منبازیه و ناموس اعظم دین و مذهب شریف  
 استقلال وطن و قومیشان بکلی نیست و نابود خواهد بود هر چند بیاطل  
 مدارج تروث و مکت و ابازاتی و ترقی مملکت تا تل شوند و از این  
 جهت است که در شریعت مطهر حفظ بیضه اسلام را هم جمیع  
 تکالیف سلطنت اسلامیه را از وظایف و ثنون اما منت مقرر فرمواند  
 و تفصیل مطلب هر کول بمباحثه ما من خارج از این مکت است واضح  
 که تمام جهات را جمع بنوقف نظام مقاله با صل سلطنت و توقف حفظ  
 شرف و قومیت هر قوم و ما من نوع خوشان منتهی بد و اصلاحات

اول حفظ نظامات داخلی مملکت تربیت نوع عالی و رسانیدن  
 هر ذی حقی بحق خود و منع از تعدی و نظا و الحاد مکت بعضهم علی بعض  
 الم غیر ذلک از وظایف نوعیه و ا حقه بمصالح داخلی مملکت و ملت  
 تحفظ از مداخله باجانبی بحدرا فحیل معنوله در این باب تمیه قوه در  
 و استعدا ذات حریبه و غیر ذلک و این معنی را در لسان مشرفین حفظ بیضه  
 اسلام رسا تو ملل حفظ وطن خوانند و احکامیه در شریعت مطهر  
 برای فایز این دو وظیفه مقرر است احکام سیاسی و تمدنی و جز درم  
 از حکمت علمیه شرح دانند شدت آنها معظما از سلاطین مقدمین خرس

و در در انتخاب حکما کما ملین در علم و عمل برای و در ارت و معضدی  
 و قبول آنان هم با کمال توذع از رفیع قاضیانه از این جهت بوده و بلکه اینک  
 جعل سلطنت و وضع خراج و ترتیب سایر قوای نوعیه چه از انبیا علیهم السلام  
 بوده و یا از حکما هم برای قاضیه این وظائف و تمسکات این امور بوده و در  
 شریعت مطهره هم با تکمیل نواقص و بنیان شرایط و قبولان برهین و مجری  
 فرموده اند و کیفیت استیلا و تصرف سلطان در مملکت با عنایت  
 انحصار آن در تملیکه با ولائیه بودن و شرف ثالثیت داشتن بر یکی از دو وجه  
 منصوص و تواند بود اول آنکه مانند امارات مالکین نسبت با اموال شخصی  
 خود با مملکت و اهلش معامله نماید مملکت را با آنها مال خود انکار و  
 اهلش را مانند عبید و امانه و بلکه اغنام و احوال برای ملکان درک  
 شوائب مسخر و مخلوق پندارد هر که با این عرض ذاتی در معاصرت  
 فایده دین معترف کند و هر که را منافی با این از مملکت که ملک شخصی خود  
 پنداشته تبعیدش نماید و با اعلام و قطعه قطعه بخورد سکنش دهد  
 یا اگر کان خود بخورد را بر بچشم خویش هر شب و بیهوش غایت موالت و کار  
 نماید و هر مالی را که خواهد از صاحبش انتزاع و با بچینا و ل چنان اطر افتر  
 بخشد و هر چنان که خواهد احقاق و اگر خواهد یا هالش کند و در  
 تمام مملکت بجهت ترفی بخنار و خراج را هم از قبیل مال الاجاره و غیره  
 ملک شخصی خود استیفاء و در مصالح و اغراض شخصی خود مصرف نماید  
 و اما مشروط و حفظ مملکت مثل سایر مالکین نسبت بمرایع و  
 و مستغلاتشان منوط با داده و میل خودشان باشد اگر خواهد که ملک  
 و اگر خواهد باندک جایا بوسیله بجهت بخشد و با برای تهیه مضارفات  
 استغفار و توبه و خوش گذرانی بفرماید و با در ضمن گذارد

و حتی در نشانی بنا مونس را هم اگر خواهد ترخیص و بی نام مونس خود را  
 بر ملا سازد و بازم با قدسیت و نحوها از صفات حدیثی غریبه  
 خود را نقد بر نماید و عوانش مساعدش کند تمام قوای مملکت را در  
 فیه و استیلا و شهوت و غضبش دانند و بر طبق آن برانگیزند لا بسئل  
 غایبند هم پیشلون و این قسم از سلطنت چون دل میخانه از زبان  
 تصرف امارات مالکین در املاک شخصی خود و بر طبق آراء و منیل  
 شخصی سلطنت لهذا تملیکه و استیلا و توبه گویند و هم استیلا و توبه  
 و اعنایا فیه و تسلیمه و تحکیمه هم خوانند و بجهت تمسک مناسب  
 اسماء مذکور هم با مستحق ظاهر است و صاحب این چنین سلطنت را خاک  
 مطلق حکم با مرفعالک و غایت ظالم و قهار و امثالک نامند و  
 که گرفتار چنین اسارت مضمون با این ذلت باشند اسرار و اولاد و زوجه  
 گویند و هم بلا حمله که خالشان حال بیام و صفار دین بجز از اینها  
 معصوبه خود لهذا منصرفین که بعضی صفار و اینها شمرده شدگانند  
 هم خوانند و بلکه بمیانست آنکه حظ این مملکت مسخره و فاسد در این سلطنت  
 از حیثان هتیه خود از قبیل حظ بنان است که فقط برای قضاء حاجت  
 دیگران مخلوق و حظ استقلال از وجود خود ندارند لهذا این چنین ملک  
 مظلومه جاهله بخوف و ظلمه بعضی خود را مستثنین که بعضی کما هم  
 شناخته شدگانند هم خوانند و در این تحکیمه بن قسم از سلطنت است  
 اخلاص ملکات نفسانیه و عقول و ادوات سلاطین و عوانشان و اخلاص  
 ادوات و علم و حمل اهل مملکت بوظائف سلطنت و حقوق خود در  
 موحد با مشرف بود نشان و رعایت مایشام و خاکت مایشام و عاده مستثنین  
 عا بنمیل مالکین و غایت غیر ذلک از اسما و صفات خاصه الهیه بلکه ذلک

احدیت تعالی شانه مختلف و آخرین درجه ان ادعای الوهیت است تا مشرک  
 که قوه علمیه اهل مملکت از تمکین ان اشکاف کند بنام حد و نصف والا  
 باخرین درجه هم چنانچه از فرعون سابقین بظهور پیوست منتهی خواهد  
 و بمقتضا الناس علی دین ما و کلام منامه نوع اهل مملکت هم باز بر کشتا  
 خود بطبقاتهم همان منامه اعتسافیه سلطان است با همه و اصل این شیخ  
 خبیثه فقط همان فی علی مملکت بوظائف سلطنت حقوق شرک نوعیه  
 و موافق بعد و مشولیت در ارتکاب آن محتاجه ملزومه میانه پیوست  
 در آنکه مقام مالکیت قاهریت و فاعلیت ما باشد و مالکیت  
 فایزید اصلا درین نباشد اساس سلطنت فقط بر فاعله همان وظایف  
 و مصالح نوعیه متوقف بر وجود سلطنت مبتنی و استیلاء سلطان به  
 اندازه محدود و تصرفش بعد بخلاف از ان حد مقید و مشروط باشد  
 و این دو قسم از سلطنت هم بحسب حاق جقیق متباين و هم در لوازم  
 و آثار متمایزند چه بنسبای قسم اول بجمع مراتب و درجات بر قدر تغییر  
 مملکت و آتش در تحت ارتکاب دل بخامانه سلطان و صرف قوای قوی  
 از مالیه غیرها در سبیل مراتب خود و مشول بودن در ارتکاب آن مبتنی  
 و مشمول است هر چه نکرده باشد بنوعی بود اگر کشت و مشله نکرده  
 و باقطعه قطعه بخورد سکان ندارد و با نهیب موال قناعت و منصرف  
 ناموس نشد باید تشکر نمود نسبت تمام احوالی سلطان نسبت چند  
 و اما و بلکه اول از ان و بمنزله احتیاط و اغنام و حقه از ان هم پست  
 تر و بمنزله نباشد است که فقط فائده وجود تبه انهار دفع حاجت غیر  
 و خود بهر و خطی از وجود خود ندانند و با جمله حقیقت این قسم  
 از سلطنت با اختلاف در درجات عبارت از خداوند مملکت و اهلش

که در درجات بنحوا و تک هم مختلف خواهد بود بخلاف قسم دوم چه حقیقت  
 و اقیقیت و لبان عبارت است از ولایت بر فاعله و ظائف ذابجه بنظم و حفظ مملکت  
 نه مالکیت و اما فی است نوعیه دو صرف قوای مملکت که قوای نوع  
 است در این مصروف نه در شهوان خود و از این جهت سببای تکلیف  
 بمقدار ولایت بر امور مذکوره محدود و تصرفش چه بحق باشد یا بغتاً  
 بعد از تجاوز از ان حد مشروط خواهد بود احواد مملکت با شخص سلطان  
 در مالیه غیرها از قوای نوعیه شرک و نسبت همه با آنها متساوی و یکتا  
 و متصدیان امور همگی امین نوعند نه مالک و محذوفه و مانند سا و امنا  
 و اجزاء در دیار بوخطبه امانت داری خود مشول مملکت و اینک بخاور  
 ما خود خواهند بود و تمام افراد اهل مملکت یا قضای مشارکت و  
 مساواتشان در قوای حقوق بر مواخذه و سؤال و اعتراض قادرند  
 و در اظهار اعتراض خود از اد و طوق مسخریت و مقهوریت دو تحت  
 لایات شخصیه سلطان و سایر متصدیان داد کردن نخواهند داشت  
 و این قسم از سلطنت نامعینه و محدود و عادل و مشروطه و مشول  
 و مشورته نامند و وجه تمایز بهر یک هم ظاهر است و قائم بچنین  
 سلطنت ذی حافظ و حارس و قائم بقسط و مشول و عادل و ملایه  
 که منعم باین نعمت و دارای چنین سلطنت باشند محسین و ابا  
 و احرار و ابناء خوانند و مناسبت هر یک از اسماء مذکوره هم معلوم  
 است و چون حقیقت این قسم از سلطنت چنانچه دانسته از بار ولایت  
 و امانت و مانند سایر مقام ولایت و امانات بعد از سدای تفریط  
 و متقوم و محدود است پس لا محاله حافظ این حقیقت و مانع از  
 تبدیلش بمالکیت مطلقه و ادعای اتعددی و تصرف در ان مانند

ابراقتار و امانات و امانات بهمان نحاسیه و مراقبه و مسئولیت  
 کامله منحصر و بالاخرین و سببیه که از برای حفظ این حقیقت و منع  
 از تبدل و اداء این امانت و جلوگیری از آنکه از تکلیفات شهوانی  
 و اغمال شائسته استنباد و استنباد متصور تواند بود همان عصمت است  
 که اصول مذسب طائفة امانتیه بر اعتبارش در اول نوعی مبتنی است  
 چه بالضروره معاقباتی که با آن مقام و الای عصمت و علو مرتبه  
 و انحلال از شهوات بهیمنه و اجتماع سایر صفات لازمه آن مقام را علی که  
 احاطه مقتضیه با آنها خارج از اندازه عقول و ادراکات نوع است جمله  
 اصابت و افع و عدم وقوع در منافیات و صلاح حتی از روی خطا  
 و اشتباه و هم چنین درجه محدودیت و محاسبه و مراقبه الهیه غریبه  
 و مسئولیت و اثار و الی تمامه که بر خود الی غیر ذلک من الوفا  
 بجای منتهی است که لا یصل الی ادراک حقیقت احد و لا ینال کلمه  
 عقل البشر و باریست می نبودن بیان دامن مبارک اگر چه بگذرد  
 تواند شد که شخص سلطان هم خودش مانند نوشیروان منجم  
 کمال است و هم از امثال ابودرجمه قوه علییه و صفت مستده و  
 زادعه نظاری انتخاب نوزد بر خود نکارد و اساس مراقبه و محاسبه  
 و مسئولیت را بر پای دارد لکن گذشته از آنکه بازم به مشارکت و  
 سناوات ملت با سلطنت و سدا بواب استیارات در مالیه و غیرها  
 و هم چنین بازادی ملت در اعتراضات و غیرها غیر ذلک و از مقوله  
 تفصل است نه از نایب استحقاق علاوه بر همه اینها مصداقش منحصر و نایب  
 تر از شفاء و از کبریت اهراند و در صفت و اطوارش هم از مستغاث است  
 و ذاتی آنچه بحسب قوه بشریه جامع این جهات و اقامت با اطراد و

دست بجای آن توه غاصت عظمی و حتی با منصوصیت مقام  
 هم ممکن و مجازی از آن حقیقت و سببیه و صورتی از آن منبر و قائم  
 تواند بود موقوف بر دو امر است

اول مرتب داشتن دستوریکه تجدید مذکور و تمیز مصالح نوعیه  
 لازمه الاقامه از آنچه در آن حق مداخله و تعرض نیست کاملاً وافی کیفیت  
 اقامه آن وظایف و درجه استیلا و سلطان و آزادی ملت و تشخیص  
 کلیه حقوق طبقات اهل مملکت را موافق مقتضیات مذسب بطور مرتب  
 منضم و خروج از وظیفه تکمیلی و امانت داری بهر یک از طرفین  
 افرات و تفریط چون خیانت نوع است مانند خیانت در سایر امانات  
 و سها موجب لغزل ابدی و سایر عقوبات مرتبه و خیانت باشد  
 و چون دستور مذکور در ابواب سیاسیه و نظامات نوعیه بمنزله رشتا  
 عملیه تقلید به در ابواب عبادات و معاملات و نحوها و اساس حفظ  
 حدود و دین مبتنی بر عدم تخطی از آنست لهذا نظام نامه و قانون  
 اساسی خوانند و در صحت و مشروطیت آن بعد از اشتهال و تمام  
 جهات را چه تجدید مذکور و استقصا جمیع مصالح لازمه نوعیه  
 جز عدم مخالفت فصولش با قوانین شرعیه شرط دیگری معتبر نخواهد بود  
 و فرید توضیح این امر و جهاتی که در غایتش در تمامیت این اساس لازم  
 بعد از این خواهد آمد انشاء الله تعالی

دوم استوار داشتن اساس مراقبه و محاسبه و مسئولیت کامله  
 یکجا شدن هیئت مستده و زادعه نظاره از عقلاء و دانایان مملکت  
 و خبر خواهان ملت که بحقوق مشرکه بین الملل هم خبری بوظایف  
 و مقتضیات سیاسیه عصر هم آگاه باشند برای محاسبه و مراقبه نظا



در اقامه وظائف لازمه نوعیه و جاو کبری از هر گونه نقدی تفریط  
 و مبعوثان ملت و قوه علییه ملک عیار و نشان از انان و مجلس شورای  
 ملی مجمع رسمی ایشانست و محاسبه و مسئولیت کامله در صورتی که  
 و حافظ محدودیت و مانع از تبدیل و لایب بما لکبت خواند بود که  
 مستصدان که قوه اجرا شده اند در تحت نظارت و مسؤل هیئت معی  
 دانان هم در تحت مراقبه و مسؤل خادم ملک باشند و فور در هر یک از  
 این دو مسئولیت موجب بطلان محدودیت و تبدیل حقیقت و لایب  
 افانت بهمان محکم و استبداد مستصدان خواهد بود در صورتی که  
 مسئولیت ولی و یا محکم و استبداد هیئت مبعوثان در صورتی که  
 مسئولیت ثانیه و مشرعین نظارت هیئت منتخبه مبعوثان بنابر  
 اصول اهل سنت و جماعت که اخبار از اهل حل و عقد امت را در  
 این امور متبع دانند بنقض انتخاب ملت متحقق و متوقف بر امر  
 دیگری نخواهد بود و اما بنابر اصول ما ظایفه اما متبر که استکون  
 نوعیه و سناست امور امت را از وظایف توابع عام عصر غیبی  
 منسبه السلام میدانیم اشمال هیئت منتخبه بعد از از مجتهدین عدل  
 و پاماد و بنی از قبل بجهت و تصحیح و تنقید و موافقتان در از اصوات  
 برای مشرعین کافیت و مزید توضیح این مطلب هم بعد از این خواهد بود

بازاره

بازاره او مبتنی و عدم مسئولیت در ادتکابا بهم از فرغ این در اصل  
 و تمام در پرتنها ای بران و شناخ مملکت و بران ساز و خاتم ان ملت  
 بر اندازان سامان که روزگار درین و دولت و ملت از چنین تیار  
 نموده و بر هیچ حد هم واقف نیست همه ذاین بابت و لایب ان بعد  
 و لایب بعد عین و اساس قسم دوم که دانشی عیار و ساز و لایب بر افاده  
 مصالح نوعیه و بهمان اندازه محدودیت بکسر ان بر ازادی رقابت  
 از این سار و در وقت منحوسه ملعونه مشارکت و مساواتان با  
 همه بکسر و با شخص سلطان در جمیع نوعیات مملکت افعالیه غیرها  
 مبتنی و حق محاسبه و مراقبه داشتن ملت و مسئولیت مستصدان هم  
 از فرغ این دو اصل است و در صد اسلام استحکام این دو اصل  
 مسئولیت مترتبه بر انها بجای منتهی بوده که حتی خلیفه ثانی یا از بعد  
 و هیئت بواسطه یک پسر هنی که از طایفه پمانیه برتن پوشیده بود چون  
 احاد مسلمین از ان حلهها بدان اندازه نبود در فرزند منیر از ان مسؤل  
 دو جواب از مجتهدان لاسماعه و لاطاعه شنود و با شایان انکه پس از عبد  
 الله قسمت خود را سپرد بخشید و ان پسران از این دو حصه ترتیب  
 یافته است اعتراض ملت را صدق ساخت و هم در موقع دیگر  
 در جواب کلز امتحانیه که از او صادر شد بود گفتونک بالتیفک  
 اجتماع و بچیز انداز از این در چه استقامت من اظهار و نشان نمود  
 و ما دامیکه این دو اصل و فرغ مترتبه کما جعله الشارح محفوظ و  
 سلطنت اسلامیه از نحوه ثانیه بخوه اولی مقبول نیافته بود بشرت  
 سبترتق و نفوذ اسلام محقق عقول عامه و پس از استیلاء معاویه  
 بنی العاص و انقلاب و تبدیل تمامی اصول و فرغ مذکوره و کیفیت

سلطنت

سلطنت اسلامیه با صدا دانها ما دامیکه حال سائر ملل هم بدین  
 منوال و کوفتار چنین ساوت بودند باز هم خاک و توفی برای اسلام  
 محفوظ بود و بعد از پی بردن آنان بمبادی طبیعتا پنجمان ترقی قوا  
 گرفتن و پیری نمودن نشان ازان دستور و تهنیتی بر گردانیدند طواغیت  
 امت مسلمانان بمصاحبت بچاکت جا هلیت قبل از اسلام روز  
 وقت بجهت و نشاء خسته نباتیه بعد از فوز بعالما انسانیت نتیجه  
 چنین منعکس ساخت ان الله لا یغترها بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم و  
 بالجملة چنانچه اساس قسم اول واستغبار واستعراق وقاب ملت من تحت  
 ارادات خود ستره و عده مشاورت فضلا از مسازات نشان با سلطان  
 مبتنی و عدم مسئولیت هم منفرج بر انت اساس قسم دوم هم بر  
 اذای ازان عبودیت و مشارکت و مساوات اتحاد ملت است با شخص  
 نوعی در جمیع نوعیات مبتنی و مسئولیت هم از قروع انت و در کلا  
 مجید الهی عزانه و فرما پشاه صادره از معضوبین صلوات الله  
 علیهم در مواقع عداوت همین مفهومیت در تحت حکومت خود ستره  
 جائزین را عبودیت که نقطه مقابل این حریت است تعبیر بیرون دین  
 دین اسلام را بخلص قاب نشان ازان ذلت هدایت فرموده اند چنانچه  
 در کتب سنبله فرموده بر بنی اسرائیل با اینکه هرگز اوامانند قیام  
 بالو هیئت پرستش ننموده و ازان جهت در مصر و عذاب و محبوس از دست  
 بارض مقدسه ممنوع بودند مع هذا در سوره مبارکه شعرا از لسان حضرت  
 علی نبینا و اله و علیهم السلام بفرعون صیفا بد و تلك نعمه تمنها علی ان عبدا  
 بنی اسرائیل و ذانیه مبارکه دیگر از لسان قوم فرعون صیفا بد قومها لانا  
 ما یدرن و ازانیه مبارکه دیگر که هم از لسان آنان صیفا بد و انا قومهم

ظاهرت

ظاهرت که عبودیت اسرائیلیان عبارت از همین مفهومیت است که بد  
 گرفتار بودند و هم اشرف کاینان صلی الله علیه و آله و آیت متواتره بین  
 در مقام اخبار با سنبله شجره ملعونه اموی و دولت خبیثه مروانیه صیفا  
 اذ بلغ بنو الفاص ثلثین اتخذوا دین الله دولا و عبادا لله حولا و کلمه مبارکه  
 خولنا صاحب جمع البحرین بعید تفسیر نموده و در قاموس بواسطه و نعم نعم  
 داده و اینه مبارکه و ترکتم ما خولنا که و ذان ظهور که هم دلیل تمیم حاصل  
 حدیث مقدس نبوی که منضمین اخبار بغیب است آنکه بعد از بلوغ عدد شجره  
 ملعونه بیه نفر دین و ایدولت تبدیل و بندگان خدا را عبودیت و امانه  
 بخود قرار خواهند داد مید <sup>مخبر</sup> سلطنت اسلامیه از بنوعی و لایبیه بملکته اخفا  
 وقاب مثلین ذان در این حدیث مبارکه از دلایل نبوتت تبیین و با کمال  
 علم مشهور ممنوع فرموده اند صلی الله علیه و آله و آیت و خصرتینا و صبا علیه  
 افضل الصلوة و السلام هم در خطبه مبارکه قاصعه در نهج البلاغه در  
 شرح محنت و ایالات بنی اسرائیل با ساری و عذاب غرقونیان صیفا بد  
 الفراعنه عبدا و تفسیر این عبودیت چنین فرموده خا موم العذاب جرمو  
 المر و قام بترح الخال بهم فذل الهلکه و همی الغلبه لا یجدون حبله فی مشا  
 ولا سبلا الی فاع وهم در همان خطبه مبارکه در بیان استیلاء اکاسر و  
 قبا صر و بر بنی اسرائیل با اینکه نه از ادعا خدا فی اسمی و نه  
 اذ دانستان پرستش رسمینی و جز طرد و تبعید نشان از مساکن و لکثانی  
 شامان و اطراف دجله و فرات بصیرهای در منته ذان بی آب و علف چنان  
 سبزه جائزین اعضار است فکرا بر مرد بگردانند شند مع ذلك انخصر  
 همین تحت عبودیت مقهورین و در بونیت قاهرین دانش و صیفا بد  
 کانت الا کاسره و القبا صره اذنا بالهم یجئنا و نهم عن ریف الا فاق و یجر

المرق

المراقب منابت الشجر المحرم و خطبة مبارک دیگر بن زانهار شمه از ملا  
 قلب مبارکتر از نفاق و عصیان اهل عراق و اخبارشان بانکه بمکافات ابن  
 عملا از چنان نیت عظمی محرم و در تحت حکم بنی امیه اسیر و قهوه و خوا  
 شد و بسو موندنک سوء العذاب میدازان فرهاد نشان چنین مفرطاید چایم  
 الله لجنحت بنی امیه ارباب سوء من بیکد عدله و تفسیر و کلاه بارباب برای  
 افاده همین کنه و یا نبوی سابق متواتر بین الامة متخلفا لغايات و هم سرد  
 مظلومان علیه السلام تمکین از حکم دعی بنی امیه را ذلت عبودیتش مبارک و  
 جواب و طاعت و از زال اهل کوفه که انزل علی حکم بنی علی بجز شریعتی دانستند  
 چنین مفرطاید لا اعطیکم بیگا اعطاء الذلیل و لا اقرکم اقراد العیبه هم  
 مفرطاید و هیهات منا الذل ان الله ذلک لنا ورسوله و المؤمنون و عبده  
 طاعت و محو طهرت و انوف عنیه و نفوس ابیه من ان توتر طاعة اللئالی  
 مضارع الکرام طاعت فخره و تن و دوزان بحکم لیتما ترا عبودیتشان ذلت  
 و چنانچه علی علیه السلام فرموده کیف بلوی الی الذنبه جید السوا الله  
 مالها خضوع نفس قد سبه حضرتش ازان ابام فرمود و از برای حفظ  
 حریت خود و توحید پروردگارش تمام هستی و دارائی و اندام و این سینه  
 کریمانه برای حرار امت استوار و از شوائب عصبیت مذمومه ترشش  
 و از این جهت است که در تواریخ اسلامیه صاحبان نفوس اسیر را که  
 باین سنت مبارکه دفن و چنین فداکارانها نمودند اباه الضمیم و اگر  
 نامسیده همه را خوشه چنین از خرمن و از قطران و دمایان اباء و حریت  
 شمرند و خود حضرتش صلوات الله علیه علی المشتهدین بین بدیه هم  
 حرین بن پدربا علی بعد از خلع طوق رقت و خروج از ریفه عبودیت  
 آل ابی سفیان و ادراک شرف حریت و فوز بقناد و شهادت دوران رکاب

بنقبت علیای حریتش شود و بخلعت والای انما حر کما ستمتک ملک امت  
 المحرفا الدنبا و انت المحرفا الاخره سرافرازشن فرمود و هم مقتضای  
 زارده و تفسیر مبارکه و عدا الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات  
 لیس تخلفهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الی قوله تعالی یبذرون  
 لا لیکون فی شیا و انطباق فقرات خروجی افشاح بر ممدو جانش غرض  
 باین کرامت حضرت امام ثانی عشر و مهنگ منظر او و اخافاه و مراد از این  
 شریک بدان حدیث تقدست اسمائهم که در این مبارکه و لبش صلوات  
 علیه ذان از ان ترزیه فرموده همین مقهورین بیعت طاعت طواغیت  
 است که شخص حضرتش چنانچه خودش فرموده و لبش فی عنق بیعت طاعنه  
 زمانی بعد مضمودیت بدان متنازعت و بلکه از اخبار زارده در  
 تفسیر مبارکه که اتخذوا الحیادهم و رهبنانهم انبا یا من دون الله و المسیح  
 مریم که حکما خود قرار دوزان مضارین احیاد و رهبنانها این چنین  
 و طاعت از پاپان و پادوبان تفسیر فرموده اند ظاهر است که چنانچه کرد  
 نهادن بارادامت دل بجواهره سلاطین جور در سبستان ملکیت عبودیت  
 انانیت همین طور کردن نهادن بحکام خود سرانه و ساء مذاهبت  
 و مللهم که بعنوان دینان او نه میدهند عبودیت انانیت زار  
 شریفه مرویه در احتجاج که متضمن ذم تغلبت از علماء سوء و هو  
 پرستان دینان و دنیا طلبان است هم مفید همین معنی است لکن  
 استنباط قسم اول بقهر تغلب مستند و در ثانی بجدعه و تدلیس مبتنی  
 و اختلاف تفسیر ابان و اخبار که در قسم اول عینت بنی اسرائیل و  
 اتخذتهم القراعنه عبیدا و در قسم دوم اتخذوا الحیادهم و رهبنانهم  
 ادبا یا فرموده اند ناظر باین معنی و فی الحقیقه متنا استنباط قسم دوم بملک

قلوبت و از اینجا ظاهر شد جود استنباط و صحت مقاله بعض از علما  
 فن که استنباط و از اینهاست و درین منضم و هر دو را منطبق بهم و حافظ باین  
 دیگر و با هم توأم دانسته اند و هم معلوم شد که قلع ابن حجر خبیثه  
 و تخلص از این وقت خبیثه که وسیله آن فقط بالشفاف و تیره ملت  
 مختصر است در ضم اول سهل و در ضم دوم در غایت ضعیف و  
 بالشیع موجب ضعیف علاج قلع اول هم خواهد بود و در کارها  
 ما ایرانیان هم بهم امیختگی و حافظ و معوم هدیگر بودن این دو  
 شعبه استبداد و استنباط را عیاناً مشهود ساخت و کشف حقیقت  
 این بهم امیختگی و مشغولت بیکدیگر بودن این دو شعبه و جهت صحت  
 علاج شعبه ثانیه و سرایتش بشعبه اولی بعد از این در نامه مذ  
 علی شرح قوامی استبداد و طریق تخلص از آن خواهد نشاء الله تعالی  
 و با بجمه تمکین از تحکیم خود سرانه طواغیت امت و ذاه زمان ملت  
 نه تنها ظلم بنقض و محروم داشتن خود است از اعظم مواهب الهیه عز  
 امم بلکه بنقض کلام مجید الهی تعالی شانه و فزائتات مقدسه معنوی  
 صلوات الله علیهم عبودیتشان و اندر مراتب شریک بدان احدیت تقدست  
 استمانتند و در ما لکیت و خاکیت ما بر پد و فاعلیت ما بنشاء و  
 متولیت عما یفعل الی غیر ذلک از اسماء و صفات خاصه الهیه جل جلاله  
 و غاصباً بنمقام هم نه تنها ظالم و بیاد و غاصب مقام و لا بیست  
 انصافش بلکه بوجوب خصوص مقدسه مذکوره غاصب و ذاه کبریا  
 و ظالم بنا حیات حدیث عزت کبریا هم خواهد بود و بالعکس از ادی  
 از این وقت خبیثه خبیثه هم علاوه بر آنکه موجب خروج از نشاء  
 نبابت و در نتیجه نبابت بفالشرع و مجرای نشاء نبابت از مراتب شئون

نوحید و در لوازم ایمان بوحی نبوت در مقام ایمان و صفات خاصه هم  
 مندرج است و از این جهات است که استنباط حریب مضمونه ام و  
 تخلص و قایتان از این وقت منجوسه و متمتع فرمود نشان با از آنکه  
 خدا دادی از اتم مقاصد انبیاء علیهم السلام بوده حضرت کلیم  
 و هرن علی نبینا و اله و علیهما السلام بنص ایه مبارکه فارسل معنا  
 بیض السریل و لا تعدبهم فقط تخلص رقاب بی السریل انسان  
 و عذاب فرعونیان و از ادانه با خود برد نشان با از ض مقدسه را با خود  
 مقدسه را خواستار بودند و بقاء ملک و درام غرضی را چنانچه  
 در دهان خطبه مبارکه قاصده تصریح فرموده الزام نمودند و بعد  
 اجابت و تعاقب فرعونیان برای رجاعتشان اسیرانه مقرر بفرق  
 امان و از ادی اسیرانان مودی کردند و هم در دهان خطبه مبارکه  
 قاصده بعد از آن فرمایشی که سابقاً نقل کردیم تخلص نبی اسمعیل و  
 بی السریل از ذل وقت اکاسه و قیاسه را از خواند بعثت حضرت  
 خاتم النبیین صلی الله علیه و اله الظاهرین احضار فرموده اندالی غیر ذلک  
 از آنچه در تواتر و بیخ ثبوت و از اخبار مشفقانست و امامان و اولیای  
 اخرد ملت با شخص والی در جمیع حقوق و احکام مدنی اشخاص  
 ختمی تربیت صلواته علیه اله داد و استحکام این اساس عادت امت از غیر متدینه  
 حضرتش توان نمید و خویش از هر یابی نمونه ذکر شود اول مساوات  
 در حقوق و از آن نشان فرستادن در خورشید علی و زبور مودت از  
 خدا بجه سلامت الله علیها را بدین منوره برای حکاک شوهرش ابی العاص از امیر  
 مسلمین و کربینان مختصر مشاهده آن و بخشیدن و رایج تمام مسلمین  
 حقوقشان را باین مغنیه بایدا ستفاده نموده که بجه رفت مقرر فرموده اند

دوم مساوات در احکام را از آنست که فیما بین عیاش و پیر عیاش  
عقیل با آنکه بالجور و به ایشانرا بجنک آورده بودند با سایر اسرا و غیره  
حق در بستن دکنها و باز دها ایشان باید گرسنق گرفت که اصلاح جهت  
فادقه و ما تزه در کار نیست

سیم درجه مساوات در مقاصد و مجازات را از برهنه فرمودن  
در کف مبارک بر فرزند منبر و همان قریب در حال با اشتداد مرض و حاضر  
فرمودن تازبانه با عسکرا مشوق برای مقاصد فرودن سواره بمحض دعا  
آنکه در بعضی اسفار هنگامیکه برهنه بود تازبانه با اعضای منبر بود  
از ناله تجاوز و بگفتش دستک و بالاخره قناعت او بنویسند خاتم نبوت  
که در کف مبارک بود و هم از فرمایش حضرتش که در مجمع عام برای  
استحکام این اسام مبارک بحالی فرض فرمود اگر آن صد بقره ظاهر  
سینه النساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها سرف کشند و دکن مبارک را  
قطع خواهم نمود باید استنباط نمود که یکجا منتهی و ناچار اندازه برای آن  
افادنی در مطالبه حقوق نامقرر فرموده اند و از برای اجباء همین سنت  
و سپرده مبارک و محو بدعت نفضیل در عطاء و استزاد قطایع و تنویر  
و برپاداشتن اساس مساوات بود که در عصر خلافت شاه ولایت علیهم  
افضل الصلوة والسلام مانع من حوادث برپا و همه بزرگان اصحاب  
مانند عبد الله عیاش و مالک اشتر و غیرها برای اطفاء نواثر فتنی  
الجملة رفتا و بیره مخدشه سابقین را در عطاء و قسمت و تفضیل سابقین  
بدترین مهاجرین اولین و ایمان مؤمنین را بر لاحقین نابین و ارباب  
تازه مسلمانان از حضرتش استدعا نموده و اینچنان جوابهای سخت شنود  
داستان حدیث مجاهد در جواب یکضاع کدم خواستن برادرش عقیل

و عتای

و عتایهای مکه مقام عصمت بفرمودش سید الشهدا علیه السلام برای  
استفراض بکند غسل از بیت المال که معاویه بیان عداوت از شنیدن  
انها کوبت و گفت آنچه گفت و عاریه مضمونه خواستن یکی از بیت  
طاهرات کردن بندگی از بیت المال و آن فرمایشان صحیح صانع است  
الی غیر ذلک را آنچه در کتب سیر مسطور و موجب سر زبری تمام مدعیان  
بسط عدالت و مساوات است هر برای حفظ این و کن اعظم و خروج  
از عهد مسولیت مترتبه بر آنست و از برای پیری و مناسبت همین  
است و سپهره ما خورده از انبیا و اولیاء علیهم افضل الصلوة و  
السلام است که در این عصر فرخنده که عصر سعادت و بقصد و انفا  
درده اسارت و انشاء سرفه هرقان اسلامیان بیعونه تقالی با بگردد  
دیباچین فغهام در خوانین و رؤساء مذهب جعفری علی مشیده  
افضل الصلوة والسلام هم در استنفا از حریب و حقوق معصومین منطبق  
و تخلص رقابشان از ذل و قیبت و اسارت جا برین همان است مجازات  
مطابق همان سپهره مقدسه مبارکه که مبدول و بر طبق دستور مقرر در  
شریعت مطهره که ما لا یدونک کله لا ینرک کله در تحویل سلطنت  
جائزه غاصبه از نحوه اولی که علاوه بر تمام خرابیهای جهانیه اصل  
دولت اسلامیته را هم با نظراض غافل مشرف نموده است بخوره ثابته  
که خاصم اکثر مؤلفان و مانع استیلا کفر بر بلاد است بذل مبرهجه بخامد  
لازم در حفظ بیضه اسلام و مصر و فر فرموده و مبره باید و چون بدین  
تنبه غیر تمدان اسلام باوند و رقابتان از رقبت جائزین و منار کت مساف  
و تمام نو عنای مملکت با غاصبین و پی بودن بخطرات مترتبه بر اسناد  
و فاعل ما بشاء بود در ظالمین برای مدیشان در طلب شوقشان بمطلب اعظم

وسيله

وسيله وافوی سبب است لهذا همان شعبه استبداد زنی باقتضای نهاد  
 و خلفه مفاهمه خود که حفظ شیخه خبیثه استبداد را با هم حفظ دین  
 فدما و حدیثا متکفل بوده و هست خطاب مستطاب لا ینبوا الحق بالباطل  
 و تکفوا الحق وانتم تعلمون را مانند مخاطبین اولین ان یس پیش انداخت  
 و این دو اصل سعادت و سرفا به جناب امتی که دانسته حفظ حقوق ملتیه  
 مسئولیت و لایه و غیرها همه مرتب بر آنها است محض منفرد صرف قلوب پی  
 نبرین ملت بمطلوب بصورتی های ذشت صحیح دیگر جلوه کساخت ما حری  
 مظلومه مقصوبه ملک از دل وقت جا زین را که دانستی از اعظم مواهب  
 الهیه عزائم بر این نوع و اغتصابش در اسلام از بدیع تجر مملونه بیه العا  
 و استغنا دش از غاصبین از اتم مقاصد انبیاء و اولیاء علیهم السلام بوده  
 به و هو مش خواندن قناعت نکرده بصورتی مانع فقر و ملحدین  
 در اجتهاد مبتکران و اشاعه کفریات و بخرنی مبدعین در اظهار بد  
 دزد فر و الحادش جلوه دارند و حنی بحجاب بجزن آمدن زنان و نحو  
 از آنچه بداندان استبداد و مشروطیت از بخر خضری ربط تراست  
 و مسیحیان بواسطه منع مذهب ندانستن از آنچه در نشان مثل روس  
 مستبد باشد یا مثل فرانسه و انگلیس شور و بر علی ای حال در او تکالیف  
 بلا مانند از لوازم و مقتضیات این حریبت مظلومه مقصوبه شمرند و اما مثلا  
 دو قوی حقوق و سایر نوعی است که شنبک اشرف کانیات صلی الله علیه  
 محض استحکام این اساس سعادت ملت کفهای میار کرد در چنان حال  
 شدت مرض برای استیفاء قصاص ادعای کنود و حضر شاه و لایه  
 علیه افضل الصلوة والسلام هم برای دفع بد نقره مودن از ان و شویبه  
 فیما بین سابقین بدینین با ابرائیم تاز مصلحان انهم نخبها کشند

تا غایت در محراب عبادت شریک شهادت نوشید بصورت مساوی  
 مسلمین با اهل ذمه در ابواب توارث و جناح و مضامیر و پان تن بد  
 و بلکه مساوات اصنان مکلفین مانند بالغ و نابالغ و عاقل و مجنون  
 و صحیح و مریض و بخار و مضطر و مؤمن و معسر و قادر و عاجز الخ غیر  
 ذلك از آنچه اخلافا انها منشأ اختلاف تکالیف و احکام و بداندان  
 مشروطیت و استبداد از فلک اطلاق بصدات و اهم از مقتضیات شریک  
 و با بجهل چون سرفا به سعادت و جناب ملکی محکومیت سلطنت مسئولیت  
 مقومه ان و حفظ حقوق ملتیه همه منتهی بان دو اصل است لهذا این دو  
 عظامی الهیه عزائم را بچنین صور قیحه در او کردند غافل از آنکه از  
 بکل اندودن محال و دهنه در پای نیل را به نیل مسدود خواستند  
 از ابله ای است ملک اوان هر چند چشم رکوش بشه از مقتضیات دین و ضرر  
 مذهب بواسطه کمان ماها بخرم بجنوق ملتیه و از وی از ان و قناعت  
 و مساوت با غاصبین حریبت و حقوقشان پی نبره و بخر مستحیبت برای  
 خوش گذرانی و جفا و لغت خوردن معتم و کلاهی رتبه و مقامی برای خو  
 تصور نکرده و حنی بی ربط خوردن این امور را با اساس مشروطیت  
 استلای جبارین هم بر نخورده باشند مع هذا که این مقدار را خوب می بینیم  
 که این همه جانیانهای عقلا و ذانایان و غیره ندان ملک بطبعاتهم من  
 العلماء و الاحبار و التجار و غیرهم در استغنا حریبت و مساواتشان برای  
 خرسندان توأمین خود بی حجاب بیازاد و مواضلت باهود و نصاری  
 و شویبه فیما بین امثال بالغ و نابالغ و نحو ذلك و تکالیف و وظایف  
 فقیر و مبدعین در اجتهاد مبتکران و اشاعه کفریات و اشباه ذلك  
 نخواهد بود و در سناء و پیشوایان مذهب هم حق بر آنچه حفظ بیضه اسلام

و خاست ممالک اسلامیه بران منوخت باشد چنين احکام اکتد و نصيح  
 بانکه مخالفت بمنزله محاربه اقام زمان ادا و اخذ اذاه است نخواهند فرمود  
 و هم از دست جبار و طاغيت است و مباحيان احکام شريعت و رواج  
 دهند انحاء فسون و مجور در مملکت ظاهر خوب شناخته و ميدانند که در  
 ارتکاب آن شيعه چنگيز به جز حفظ مقام ما لکنت دعوت فاعليت انبيا  
 و خاکيت پديد و عدم مسئوليت عما به عمل مقصود هم و پکري اصلا بخاک  
 نرسيد و در نظر نداشتند و هم چنين اضاقت ما دست ظالم پيشان عصر  
 و خاملان شعبه اسيداد پي هم بتمام اوصاف که در دروازه احتجاج  
 بزمای علماء سوء و ذاه زمان دين مبین و کراه کنندگان ضعفا ملين  
 مقدار فرموده در آخر همه ميفرمايد اولئك اضرع على ضعفاء شيعتنا من  
 جلت بزيد لضعف الله على الحسن عليه السلام كما بيني فهميد و ميدانند که  
 از اين دو وجه همدستی با ظالمين در زمان چهر و مقصود همان چنينست  
 در عنوان آيه مبارکه و اذا اخذ الله صفات الذين و فوالکتاب لتبيننه  
 للناس ولا تکفونهم فيذوه و راه ظهور هم و اثر و ايم ثنا قلبا فيدر  
 ما بشر من متدرج تاخيم و بالآخر جز انضاح ابدی و خزي بارين  
 و عذاب اليم الهی سودی نخواهد بود سنده الله في الذين خلوا من قبل  
 لن نجد لسنة الله تبدلا و خوبست عثمان قلم و از شرح اين قضيت  
 که تبعاتش هر چه باشد با ذم غايد نبوع است گرفته کشف حقيقت  
 اين مغالطات را به موقع خود احواله و ميفرست مند در جات خصوصي چنانکه  
 مقدمه را ختم کنيم و اجمالان بدین ترتيب است اول آنکه حقيقت سلطنت  
 مجبولة در دين اسلام و سایر شرايع و ادیان و بلکه نزد حکماء و عقلاء  
 غير متدبنين عالم قدما و حداثا هم بر وجه نانی مجبول و مجبولين تو

اول مکا از بدع ظالمانه طواغيت ام و اعصار است  
 دوم آنکه در اين عصر غيبت که دستان امت افغان عصم سگونا  
 و مقام و کلايت و نيابت نواب عامه و اقامه وظائف مذکوره هم  
 منضوب و انتر اعش غير مفيد است ابا و ابا اعش از نحوه اولی که ظلم  
 زائد و غضب اند و غضب است بخواه ثابته و بخداست باستبلا جوربي بعد  
 ممکن واجب است و با آنکه منضوبيت مقام موجب سقوط اين  
 تکليفات

ستم آنکه بر تقدیر لزم بخدا مکور ايا همين مشروطيت و کتب  
 که دانسته دکن مقوش دو امر و سبيله تخديد منحصر در انست  
 و خالی از محدود است ثابته

چهارم در ذکر بعضی ساير مغالطات لقائيه و وضع اعما  
 پنجم در بيان شرائط صحیح مشروطيت مدخله بعنوان ملت در اين  
 باب و وظيفه علميه انان بر وجه اجمال

فصل اول در توضیح امر اول و کلام در ان در دو مقام است  
 اول در بيان اصل محدوديت استبلا و سلطنت مجبولة در جميع شرايع و  
 ادیان با قاعه همان وظائف و مصالح لادنه نوعيه  
 دوم در کشف در غير اين محله و تب و حقيقت ان

اما امر اول از آنچه در مقدمه گذشت ظاهر و هو بلکه چه بکند  
 آنکه دانسته اصل ناسی سلطنت و ترتيب قوی و وضع و خراج و غيرها  
 ذلك هم برای حفظ و نظم مملکت و شبانی کله و ترتيب نوع و  
 وظائف و عبت است نه از برای قضاء شهوات و درک مرادات  
 کرگان آدمی خوار و تسخير و استعباد رقاب ملت در تحت ادارات خود

ایمان را دانستی که تا یکجا منتهی است و اما بنا بر اصول اهل سنت که در بعضی  
 و نه نصیب الحقیقت است هیچکدام لازم ندانند بسبب اهل حل و عقلا این  
 امت را موجب نفع اندیش نمانند هر چند درجه عز و دین بجا نیاید  
 مذهب ما مقتضی است منتهی نباشد لکن عدم تخطی از کتاب سنت سیر  
 مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله را در نفس عقیده است شرط لازم است  
 و اندک تخلف دلخواهانه از کتاب حکم را در منافعی مقام و منصب  
 دانند در لزوم جلو گیری منقوش شد و در علی خدا سرور دین سلطنت  
 اسلامیه بهمان درجه اولی که عبارت از خود سرانه او کتاب است  
 ندانند است با اغراض از جمله اهلیت متصدی و هم اغراض  
 آنچه لازم مقام عصمت و خاصه مذهب ما است در مسلم بین  
 القریبین و متبعین علی المذنبین و منقوش علیه است از صفات دین  
 اسلامت و چونکه حفظ این درجه مسلمه بین الامه بحسب قوه بشریه  
 عاده ممکن و مانند سایر درجات آن که بزمدهما مخصوص و جزوه  
 خاصه عصمت محافظت نماید بود منمذنب است لهذا لزوم  
 حفظش را بهر وسیله که ممکن شود خصوصاً با تصدیق غاصب  
 هیچ مسلمان مظهر شهادتین نتواند انکار نماید الا ان تجرح من لئنا  
 و پسندین بنی بر دنیا

(فصل دوم) در تفسیح امر و ایم است باینکه مطلب من باب المقدس باشد  
 اول آنکه در باب منی از منکر یا الضروه من الدین معلوم است که  
 چنانچه شخص را حد فرضادان واحد منکرات عده را مرتکب شود  
 در عشر از هر یک از آنها تکلیفی است مستقل و غیر مرتبط بتمکن  
 از ردع و منع از سایر آنچه که مرتکب است

دویم آنکه از جمله قطعیات مذهب ما ظانفنا اما منتهی است که در  
 این عصر غیبت علی مغیبه استلام آنچه از ولایات و عهدی که عقد رضا  
 شارع مقدس با اهل ان خدی در این زمین هم معلوم نباشد وظانفنا  
 نامیده بنیابت فقهاء عصر غیبت را در اذان قدر و نایب <sup>تشیعین</sup> دانستیم  
 خدی با عدم ثبوت بنیابت عامه در جمیع مناصب چون عد و قضاء  
 شارع مقدس یا خلال نظام و ذهاب بیضه اسلام و بلکه اهت  
 وظانفنا را حجه بحفظ و نظم ممالک اسلامیه از تمام احوال و حسیبه از وضع  
 قطعیات است لهذا اشرف بنیابت فقهاء و نواب عام عصر غیبت در اوقات  
 وظانفنا مذکور است قطعیات مذهب خواهد بود (ستم) آنکه در انوار  
 ولایات بر امثال اوقاف عامه و خاصه و غیرها از آنچه راجع بنیابت لایات  
 این عصر نزد تمام علماء اسلام مسلم و از قطعیات است چنانچه غاصب علما و وضع  
 نماید و وضع بدش را ناممکن باشد و لکن بنیابت علیه کاشتن همت نظام  
 توان تصرف را بخندید و موقوفه منصوبه را متذکران حضرت میل و ضرورت  
 شهواتش کلام بعضا صیانت نمود البته چونان بدیجی خلایق درین  
 زمینها از علماء متشرعین بلکه از عقلاء در هرین هم هیچ متصور و محتمل  
 نخواهد بود و چون این سه مطلب مبین شد مجال شبهه تشکیک در وجود  
 لئول سلطنت خائزه غاصبه از نحوه اولی بخوه تا منباجد مقدس دین  
 از بد اذان باقی نخواهد بود چه بعد از آنکه دانسته که نحوه اولی هم غصنا  
 داء و کبریا بی عزت و ظلم کساحث قدس اهدیت است هم اغصنا  
 مقام ولایت و ظلم بنا حجه مقدسه اما من صلوات الله علیه هم اغصنا  
 و نایب و بلاد و ظلم در باوه عبارت است بخلاف نحوه تا منباجد که ظلم و اغصنا  
 فقط بمقام مقدس امامت راجع و ازان در ظلم و غصب و بکرمالی است



پس حقیقت بخوبی و تبدیل سلطنت جائز. عبارت از قصر و بخرید  
 استبداد جوری و دروغ از آن دو ظلم و غضب است و نخواهد بود نه از باطن  
 بک فریاد ظلم و وضع فرد میباشند و بگویند از اول و بعد از آن وضع آنکه  
 تصرفات نحوه ثانیه فقط بهمان مفاد از نظم و حفظ ممکنه مقصور و تصرفات  
 نحوه اولی زبانه واضعاً است و بر هیچ حد هم واقف و مقصود نیست  
 و تبدیل نحوه سلطنت عبارت است از منع و دروغ از این بابها و بتفریق  
 بیان دیگر آنکه تصرفات نحوه ثانیه همان تصرفات و لا یتبیه است که در کتاب  
 در اینها چنانچه بیان نمودیم برای اهلش شرعاً ثابت و باینکه اهلین است  
 هم از قبیل مذاخله غیر متولی شرعی است و امر موقوفه که بوسیله نظارت  
 نظارت و حیف و میل صیانت شود و با صدور اذن عین له که لایزال است  
 لباس مشرفعت هم تواند پوشید و از اغصان و ظلم بمقام امامت و ولایت  
 هم بوسیله اذن مذکور خارج تواند شد و مانند متبیین بالعرض است که بوسیله  
 همین اذن قابل تطهیر تواند بود و تصرفات نحوه اولی بعکس مذکور و ظلم  
 است قبیح بالذات و غیره باقی برای لباس مشرفعت صدور اذن در  
 آن اصلاً و از قبیل تملک غاصب نفس عین موقوفه را و ابطال اذن  
 و قبیح آن و مانند نفس امارت بجا است که تا در محل باقی اصلاً  
 قابل طهارت نتواند بود الا بعد از ازاله و تبدیل و بخوبی نحوه سلطنت  
 بعینه همان داشتن کاشتن نظارت است برای صیانت موقوفه مقصود  
 و متحد بد تصرفات غاصب بر موجب صلاح آن وضع نمیشود بلکه  
 او که عنجه است فائده و الزامش بمقتضای وقف و منقض از حقیقت میل  
 و صرف در شهوات خود و از قبیل ازاله عین بجا است از محل متبیین  
 و چه قدر مناسب است و دو بای صانع که خود این اقل خدا مخرج انور

در همین خلال درین و مضمین همین تشبیه است ضمناً درج شود  
 چند شب قبل از این دو عالم و با خدمت مجربانه الله افای طایبی  
 میرزا حسین طهرانی قدس سره بجزل مرحوم حاج میرزا خلیل طالب رمه  
 مشرف و پیر از انصاف و حرکت ایشان و گرفتن طرفین رداء مبارکشان  
 برای استقاده و امتناع ایشان از جواب و اجبه بیا که موت و نشاء بر  
 و آخرت و تمکین از جواب مسائلی دیگر سوالی عرض شد و از نشان  
 مبارک ولی عصر او و اخفا فله نقل جواب فرمودند بعد از ختم انعام عرض  
 کرد ما شما مان شما را در خصوص مشرفعت چه فرمودند حاصل عبارت  
 جواب این بود حضرت فرمودند مشرفعت است باز استنصاف که قدیمی  
 مثالی که مضمین تشبیه باب که شرحش در نظر شما تذکره فرموده بعد  
 با اینجبارت گفتند حضرت فرمودند مشرفعت مثل است که کثیر است  
 که دستش هم الوده باشد بشتن دست و از این شما باند انبی چه قدر  
 مثال مبارک متبیین است بر مطلب سهل ممتنع است که هیچ خاطر نمیشود  
 و بر صحت و با علاوه بر قرآن قطعند دیگر امامان و اعجاز است سباهی  
 کثیر اشاره است بنصیبت صلح بحد و الودی و کتب اشاره بهمان  
 غضبنا و مشرفعت چون زبانه است لهذا بشتن بدعا صیانت  
 مستدی تشبیه فرموده اند و با لجمه حفظ همان در وجه مسئله از جمله  
 سلطنت اسلامیه که در استنی متفق علیها است و از ضروریات اسلام است  
 علاوه بر آنکه فی نفسه ترا هم تکالیف نوع مسلمین و از اعظم توامین است  
 همین است در صورت مقصودیت مقام و تصدق و تعدی غاصب  
 چنانچه نسبت بجان عالمه المیران ضروری مذهب ما است از جهات  
 عدله دیگر که اجماع الا اشاره شد در عنوان مرعوف و نمی افکند

و حفظ نفوس و اعراض و اموال مسلمین و دفع تجاوز ظالمین هم مندرج است  
 و با انحصار از تمام مذکورات تمام سببیتین و مطلقین بر اوضاع عالم  
 من الا سلبیتین و غیر هم بر این معنی منفقند که هم چنانکه مبدأ طبیعی آن  
 چنان ترقی و نفوذ اسلام در صدر اول که در کثیر از نصف قرن بجهت  
 سرعت سیر یکجا منتهی شد همین عادل و شور و تبه بودن سلطنت اسلام  
 و از ادوی مساوات احاد مسلمین با اشخاص مختلفه و بطایفه ایشان در حقوق  
 و احکام بوده همین طور مبدأ طبیعی این چنین نزل مسلمین و تقوی و صلح  
 مسیحه بر آنان هم که معظم ممالک کثرت را بردند و هیچ نمادند که این اقل تلبیل  
 باقی مانده و ازم بکشد هم بر ایشان در وقت مسلمین در تحت حکومت سبب  
 مورد و تادیه و معاونه و نوزادانست ب حکومت مشول ما خود از شرع مسلمین  
 و چنانچه باز هم از این سکون و غفلت بخود بنیانند و کافی الساقی در وقت  
 در وقت نبودند فرعونیه امت و چنانچه چنان مملکت باقی بنامند چنان  
 نخواهد گذشت که العباد با الله تعالی ما اند مسلمین معظم افریقا و اغلب  
 ممالک آسیا و غیرتک نعمت ترف است غلال قومیت و سلطنت اسلام  
 از دست داده و در تحت حکومت مضارعی سپر و در و دره نخواهد  
 که مانند اهل اندلس و غیرها اسلامیتشان بنصر و مساجدشان  
 کتبه و از ایشان با قوس و شعاعا اسلامیه بزوار و بلکه اصل  
 نشان هم مانند آنان مبدل و روضه منوره امام هشتادشان هم  
 پاهمال مضاری خواهد گشت و فی الله المسلمین عنه و لا انا الله ذلک  
 و گذشته از کمال بیدار گشت و وضوح این امر و حصول تمام مبارکی مقدر  
 قریبه بطلب و حتی پرداختن مسایبان جنوبی و شمالی بنقشه قلم  
 مملکت میانین خودشان و کثرت مشاهده نظائر و اشیاء ان فلا اقل

من

من لزوم التجدد و علی هذا بدیجی است که بتقابل سلطنت خاتمه غاصبه از حق  
 ظالمانه اقلی بنحوه عادلانه ثانیه علاوه بر تمام مذکورات موجب حفظ  
 بیضه اسلام و حیثیات حوزه مسلمین است از استیلاء کفار و از این جهت  
 از اهرم فراتر خواهد بود جمع الله تعالی علی الهدی کلینا و علی النقی  
 ثقلنا و لا جعلنا من الذین یجملون اصابعهم فی اذنا فمصر من الصواعق و  
 الموت بجزر و الاله الظاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

(فصل سیم) در تحقیق امر سیم و توضیح آن موقوف بر بیان سه امر است  
 اول آنکه چنانکه دانسته تحقیق سلطنت اسلامیه عبارت از ولایت  
 بر سیاست امور امت و بچنانند از هم عذر دانست همین طوری ببناء اساس  
 هم نظر بشارکت تمام ملت و در نوعیان مملکت بر مشورت با عقلاء مند  
 که عبارت از همین شورای عمومی ملی است نه تنها با خصوص بطنانه و  
 خواص شخص ذالی که شورای دیوار بش خوانند بعضی کلام مجید الهی عن  
 الله و سیر مقدسه نبویه صلی الله علیه و آله که تا زمان استیلاء عمومی  
 محفوظ بود از مسلمات اسلامیه و دلالت آنه مبارکه و شاور هم فی الامر  
 که عقل کل و نفس عصمتی بیدان مخاطب و میشود با عقلاء امت مکتف  
 فرموده اند بر این مطلب در کمال بیدار گشت و ظهور است چه بالضروره  
 معلوم است مرجع ضمیر جمیع نوع امت قاطبه مهاجرین و انصار است  
 نه اشخاص خاصه و تخصصی آن بخصوص عقلاء و ارباب عقل و عقل  
 از روی مناسبت حکیمیه و قریبه مقاصد خواهد بود نه از باب حیرت  
 لفظیه و دلالت کلمه مبارکه فی الامر که مفرد محلی مفید عموم اطلاق  
 بر آنکه متعلق مشورت مقرر در مشربین مطهره کلیه امور سیاسی است  
 هم در غایت وضوح و خروج احکام الهیه عن اسیر زبان عموم از نایب

تخصر

تخصیص است نه تخصیص و این بنا بر آنکه و آنرا هم سوزنی بینیم اگر چه  
 فی نفسه بوزناده از جهان مشورت دلیل نباشد لکن دلالتش بر آنکه  
 وضع امور نوعیه بر آنست که میثورت نوع بر کار شود در کمال غلبه و  
 سیره مقدسه نبوت صلی الله علیه و آله در مشورت با اصحاب و شیوخ  
 علی اصحابی فرمودن در حوادث را کتب سیرت و ما مضی و موا  
 با انا اکثرهم بجای منتهی بود که حتی در غزوه اخذ با آنکه ذی  
 میادیک شخص حضرت با جماعه از اصحاب علمه خروج از مدینه مشرفه  
 ترجیح فرمود و بعد هم دانستند که صلاح و صواب همان بود  
 مع هذا چون اکثریت راه بر خروج مستفر بود از این دو با انا موافق  
 و ان همه مصائب جلیده را تحمل فرمود عدم تخطی خلفاء اولین از این  
 سیره مقدمه و توفیقات فوق العاده مترتبه بر انهم از وقایع صلوات  
 تقصیلا معاوم و حضرت شاه و لایب علیه فضل الصلوة والسلام  
 هم در طی خطبه میاد که در بیان حقوق والی بر رعیت و حقوق  
 رعیت بر والی در ضمن انشاء فرموده بقاطبه خاطرین که عدلشان از  
 از پنجاه هزار نفر کمتر نکند اند میفرماید فلا تکلمونی بما تکلم به النبی  
 و لا تحفظوا منی بما تحفظ به عند اهل البادية و لا تطوفوا بالبعث  
 و لا نظنوا انی استغفالا فی حق قبلتی و لا التماس اعظام نفسی فانه  
 من استغفل الحق ان یقال له ایا عبد الله ان یرض علیه کان العمل بهما  
 علیه ثقل فلا تکفوا عن صفاته بحق او مشوره بعدل چه قدر  
 سزاوار است ما مذعبان مقام والای تشیع اندکی در سزا پای  
 این کلام میادیک تا مثل کنیم و از روی واقع و تحقیق و سعی و القا  
 اغراض نفسیه این مطلب بفهمیم که این درجها تمام حضرتش در

رفع

دو دفع ایست و هینت مقام خلافت از قلوب امت و تکبیل اعلی و  
 از ادنی انان و ترغیب خیر بختان بر عرض هر کونه اعراض و مشورت  
 و در عداد حقوق والی بر رعیت و با حقوق رعیت بر والی مشورت  
 آن وهم چنین اشیرا علی اصحابی فرمودنهای اشرف کائنات صلی الله  
 علیه و آله بر طبق امر الهی غراسه برای چه طلب بوده اگر با وجود مقام  
 عصمت استغناء از تمام عالم در امانیه واقع میباشد رعایت تحفظ از  
 خطاء و اشتباه چنین اهتمام فرموده اند و ما شامه عن ذلک یک  
 لازم است که لا اقل برای منع از تجاوزات عمدت این اساس سفارت  
 اسوار داریم و اگر از برای تنزیه سلطنت حق و لا یتبیه از بجزر تشیه  
 صوری بسلطنتهای استبدادیه فرعونیه و طواغینام و حفظ انان  
 مسئولیت و شوق بپایان و تحفظ بران دو اصل طب و ظاهر حریتم و  
 مساوت اخاد امت با مقام والای خلافت بوده که هو الظاهر بل المبین  
 ین البینه لازم است نحوه سلطنت اسلامیه را اگر چه منصفه مغضت  
 بقدر قوه تحفظ کنیم و اگر محض بغلبه امت و لغزای سرشوق و لاه  
 و قضاء و عقال و بغرض التزام انان بر فشار بر این نخب و عدم تخلف از  
 این دستور الهی بوده پس لا رکت تعلم کنیم صلوات الله علیه و علی  
 الاطائب من ولده القابمین من بعد و علی کل حال ذمی استحقاق  
 که ما ظالم بر شان عصر و حاملان شعبه استبداد دینیه چه قدر از عدل  
 کتاب سنت و احکام شریف و سیره پیغمبر و امام خود پیغمبر بجای  
 آنکه شورای عمومی ملی از هذ بصاعتنا رفتن البنا بگویم با است  
 مخالفش مبتداییم و حتی این واضح الدلاله سابقه را هم گوید در کتاب  
 الهی عزانه هرگز بخوانند و با بفاش بر نخورده با آنکه بواسطه منافقان

باشند

با شهوات و شهوات استند و استعجاب خوانان بند فرقی از الذین  
 اذنوا الکتاب کتاب الله و ذواتهم کانهم لا یقولون را تجدید نمودیم  
 (دویم) آنکه در این زمینه که در سفار نامهها از امانت  
 بلکه از ملکه نفوی و عدالت و علم منصفان هم کوتاه و بضد  
 حقیقی نقطه مقابل آنها گرفتاریم همچنانکه بالضروره معلوم است  
 حفظ همان درجه مستلزم از محدودیت سلطنت اسلامیه که ذاتی  
 منقو علیه است و از ضروریات بن اسلام است و هم چنین سیاست  
 ابن اساس شود و بی آنکه بعضی کتاب و سنت و سیره مقدسه دانسته که بنا  
 و از قطعناست جز بکاشتن مسترد و رادع خارجی که بقدر قوه بشری  
 بجای آن قوه غاصه الهیه غرضه و لا اقل جایان قوه علیه و ملکه  
 عدالت نفوی تواند بود غیر کن و بصرف طبع این نوع متصدیان  
 عاده از مخالفان و مانند حرات کوسفند را بکرب و اگذاشتن و چشم  
 نبرد با ایشان داشتن و از این دو وجوب کاشتن همت مذکور  
 چنانچه گذشت بدیج غیر قابل تکرار است همین طور بالضروره معلوم  
 که قوه مستلزمه و رادع خارجی و قوه شوخ و مفید و جانان قوای  
 نفسیه تواند بود که بر همان وجهی که اذات نفسیه در تحت ملکات  
 اذات و صیغتها و انها است همان طور طبقات متصدیان هم فقط عباد  
 از قوه اجرائیه ملک و در تحت ترجیحات قوه مستلزمه و علیه نیست  
 اذان باشند و هم در صورتی اطرد پذیر و غیر قابل اذ برای تخلف  
 تواند بود که اصل اساس دولت و وضع سلطنت بطور و سمیت  
 و قانونیت بر همین وجه مبتنی و بوسیله بیداری و مشاوری  
 حکمت علیه عقلاء ملت جمیع قوای استندادیه که شرحش در خاتمه

خواهد

خواهد آمد مسلوب و ابواب تخلص و چاره مسدود باشد الا نوا می شود  
 استندادیه حتما متحرک و ناز و طاغوتیه حکما از اینه خواهد گشت مال امر  
 لا محاله بحال ما ابرائیم خان نمان و بران نفوی خواهد بود

(سیم) آنکه بعد از آنکه بوجیب هین تشریح بستن شد و آنست  
 که کاشتن قوه و همت مستلزمه بنا بر اصول مذمه طاقه اما میده  
 مقدور از جانشین قوه غاصه عصمت است و بنا بر مابقی اصل سنت  
 قوه علیه و ملکه نفوی و عدالت حفظ نحوه سلطنت اسلامیه از تبدیل  
 و مراقبت در عده بخلاف از حد و توقف بران و منحصر دانستن این لبت  
 و کن اعظم این تحفظ و اصل هم این مراقبت مرتب داشتن و توریج  
 است که بهمان ترتیبی که اینجا در مقدمه گذشت بنمیزد و ظافت نوعیه  
 لازم از آنچه در آن حق مذاخله نیست کاملاً ذاتی و تفصیل حد  
 مذکور را بر وفق مقتضیات مذهب بطور قانونیت و بر وجهی  
 منضم باشد و لابد است و ستور مذکور البته مراقبت و محافظت  
 مانند مجول بلا موضوع و از قبیل تر بیضا حیرت است خواهد بود  
 و بالجمله چنانکه ضابط اعمال مفلدین در ابواب عبادات و معاملات  
 آنکه در سائل عملیه در دست و اعمال شیان و دوزی خود را بران منطبق  
 کنند از منشا است همین طور در امور سیاستیه و نوعیات ملک  
 هم ضابط رفتار متصدیان و در تحت مراقبت و مسئولیت بودن نشان  
 بدون ترتیب ستور مذکور از منشا و فی الحقیقه پایه و اساس  
 حفظ حد و دینت و مسئولیت مبتنی بران و اصل اصیل در این  
 و مقدمه مختصره مطلبی از این جهت واجب است و چون این مطلب  
 که هو حله مبین شد و دانسته که حفظ قوه سلطنت اسلامیه از تبدیل

و حفظ

و محقق بر محدودیت و مسئولیت و شورویب و سایر مقومات  
 بودن آن جز بر تئیب و سنور محمد و کاشن هینت مسنده عاده  
 از متمنا نك و هم دانسته که کاشن هینت مسنده در این باب نه  
 تنها برای واداری با قاعده و ظانف لازم و منع از تجاوزات و فقط از  
 باب کاشن هینت نظار است برای حفظ امثال موقوفه معضوبه انظما  
 و چنان اول غاصب بلکه خیلی اوق و لطف با الاثر ازان و بنا بر اصول  
 مذهب مانعند مقد و داد جا نشین قوه خاصه عصمت و بنا بر مبنای  
 اصل سنت بجای قوه علمیه و ملکه تقوی و عدالت است و هم دانستی که  
 این جا نشین و قی متحقق و کمالا صورت پذیرد که بر همان وجهی که  
 اراذات نسبت به منبعت از ملکات و اراذات کاشن هینت مسنده میده  
 مملکت و ادای این مرتبه و منشاء همین اثر باشد بعد از تنبیه و التفت  
 پایتغای و مبنای تمامیت این ترتیب و متقوم بودن حفظ بحوه سلطه  
 اسلامیه با این دورکن مقوم و مسئولیت مترتبه بران دو اصل مبنای  
 حربت و مساوات و متوقف بودن این جا نشین بهین تجربه قوای  
 مملکت و ما خود بودن تمام این مبنای پس از رد هر یک از فروع باطل  
 خودش از شرع قویم اسلام و خاصه از مقتضیات مذهب طائفه  
 امامیه چه قدر بدیهی و عدم انطباق تحدید اسلامیه جواری که وجود  
 در فصل سابق از جهات عده بهین شد جز بر این ترتیب چه قدر ضروری  
 است و الحوج بودن استنباط و حق استخراج اول حکمی که با این  
 معانی برخورد و مسئوله و شورویب و مقبده و مشروطه و محدود  
 بودن بجز سلطنت عادل و لایبسته و ایستاده اساسش در این دو  
 اصل مبنای حربت و مساوات و مسئولیت مترتبه بر آنها و متوقف

بودن حفظ مقوماتش با این دورکن مقوم از آنچه بیان نمودیم  
 استناد و استنباط نمود و بطور قانوتیت و بر وجه اطراد و رسمیه  
 هم بچنین تمامیت مرتبش ساخت و هم امکان قائمه قوه مسنده و داد عه  
 خارجیه را بجای قوه عامه عصمت لا اقل ملکه تقوی و علم و عدالت  
 از کیفیت نبغات اراذات نسبت به از ملکات و اراذات استخراج نمود و بوسیله  
 تجربه قوای مملکت و قصر شمل منصفان بقطع قوه اجزایه و تحت اراذات  
 مسنده و مسئولان و آنان هم مسئول اراذات بودن و وجود خارجیت را  
 ذمی پایه شرف و افتخارش و بی موجب برتری و غبطه مانع است  
 که با اینکه بجهاد الله تعالی و حق باید از مثل یک کلمه مبارکه لاشعشش البقیه  
 بالثبات آن همه قواعد لطیفه استخراج نمودیم از مقتضیات مبنای و اصول  
 مذهب مابدا مبنای زمان از سایر فرق چنین غافل و ابیلای سازند  
 و قی طواغیت امت الی زمان الفرج عجل الله تعالی اباه بکلی عارض پیدا  
 اصلا در انواری داخل نشیم و دیگران در بی بودن بمقتضیات آن بیجا  
 و تحلیص قایستان از این اسارت منحوسه کوی سبقت و بودند مبد  
 طبیعی انجمن ترقی و نفوذنا از سپاهان اسلامیه خند و بوسله خود  
 استنباط و حق تفریح این چنین فروع صحیح بران مرتب و بهمان نتایج  
 فائده نائل شدند و ما مسلمانان بقره قری بر کشیم حال هم که بقید  
 اللبای و الله اندک تنبیهی حاصل مقتضیات حکام دین و اصول دین  
 با کمال سربزبری از دیگران اخذ و مصداق هذه بضاعتنا ردت الینا شد  
 باز هم جهله و ظالم پرستان عصر و ظاملان شعبه استیلا دینیه در وجه هم  
 دین با ظالمین را باخرین نقطه شهری سلب نمالیند تا پناه و ما کیشنا بد  
 و مالکیت رقاب و عدم مسئولیت عمایند از خا ترین و با اسلامیه قرن

مناقی شمرند همانا بر طبق آزاره استبداد به خود و محض هدستی باطنی  
 و مذموبه ناز و اختراع نموده امش و اسلام و اناسش را بر شریک طواغبت  
 امت با ذات احدیت تقدس استخوانه در صفات مذکوره مبتنی ساختند  
 و کتاب وجود استبداد را هم که مقتضای ان الشهاطین بر خون الی الی بازم  
 از کفرستان و دسته برایشان نازل و منصفین این دستورالعملهای  
 جوریه و مبنی بر همین میانی است قرآن آسمانی خواندند بهمت  
 با طواغبت منصفان ظهور و در بلاد اسلام بجهنم غلاف خروزی واضح  
 اجساد و مبین نفیها سر زدند و داستان حیل الاله الهام و احد از خدا  
 شئی عیال ما مضایبنا فی المله الاخره ان هذا الاخلاق را بخیرید  
 نمودند خصمتا الله تعالی من غلبه الهونی و اثار المعاجله و معاونه الطایفه  
 و سوء الحاقمه بجزد الی الطاومین صلوات الله علیهم اجمعین

(فصل چهارم) در ذکر جلد از و ساوس و شهبان الفاشیه و دفع انما  
 و هر چند با وضوح آنکه اساس این و ساوس بهمدستی با جبار و طواغبت  
 مبنی و ناشی از همان شعبه استبداد است و بفرض حفظ شجره خبیثه  
 استبداد و محض اشرفاتی و استعباد و قاب عباد است لهذا منصفین  
 از تعرض و جواب و اعناء بان خروج از وظیفه و بسپار صوابت  
 و لکن ملاحظه آنکه مبادا ملل جنبیه و غیر مطلعین با حکام شرعی  
 این باطل و مستبدانه مغرضانه داد و عدا احوال علماء اسلام بخارند  
 و چنین و اشخاص ضربه زدند و شریفین مطهر قابل اختلاف و در نزد  
 و دشمنین محل خلاف پیدا شده اسنان طعن بدین صیبن کشاید لهذا عماله  
 در این مختصر بدفع و ساوس را جبهه باصول و مقدمات این اسان بخارند  
 اکفاء و استفضاء و دفع تقیبه باطل را با اینکه اوقات اشرف از آن است

مقاله ای که موکول میدادیم و چون دانستیم که اناس و کلابیه و عماره  
 بودن نحوه سلطنت چه آنکه بحق تصدی خود با باغضابان در اصل  
 طیب و طاهر حجت و مساوات مبتنی و حفظ شور ویت و محدودیت  
 و ساور مقوماتش هم بر شریک شورا ساسی و عقد مجلس شورای ملی است  
 است لهذا ما الطان و اجعه بیهوشان از آن در اصل مبارک و این دورگی مقوم  
 علیهم مذکور و دیدم عش میفرانیم اول مغلطه و اجبه باصل مبارک  
 حریست که بحق از شاه مغلطه کارهای عالم و کشف حقیقتش هم  
 از همه هم و از ما است چه بعد از آنکه در مقدمه مبتنی شد و دانستیم  
 که حقیقت سلطنت تملکیه عبادت از اغضاب قاب رفاه ملت است  
 در تحت تحکات خود سر نه و مبداء این اغضاب هم بمقتضای حدیث  
 نبوی متواتر بین الشیعه و اهل السنه دانستیم که بلوغ بنه الفاضل لغیر الله  
 تعالی بعد مشور می فرموده و هم دانستیم که اناس و کلابیه بودن ان  
 اگر چه مصدق مغضوب باشد هم بر ازادی از ان اسارت در وقت  
 مبتنی است پس البته حقیقت تبدیل نحوه سلطنت فاصبه خاثره عبا  
 از تحسلی از ادبی از ان اسارت و رقبت و تمام نازغان و مشاخر  
 واقع فیما بین هر ملت با حکومت تملکیه خودش بر سر همین مطلب  
 خواهد بود نه از برای دفع بداد احکام دین و مقنصا مذموبه مقصد  
 هر ملت چه متدین بدین و ملت ز بشر یعنی باشند و با آنکه اصلا بصا  
 عالم هم قائل نباشند تخلص از این رقبت و استنفاذ و قایشان است  
 از ان اسارت نه خروج از و بقعه عبودیت الهیه جلالت لانه و دفع التوا  
 با حکام شرعیست و کلابیه که بدان تمدن دارند و طرفین تشاخر و نازع هم  
 فقط حکومت مغضبه و قایشان است نه صانع و مالک و پروردگار است

و چون تمام این متاخرات و مشاجرات واقع فباین انبیا و اولیاء  
 علیهم السلام با فرعون سلف و هم فباین پیران ایشان با طواغیت  
 خلف و این درجه هشتم در تبدیل نحوه سلطنت هم بر سر استغفار  
 ابن اعظم مواهب الهیه عزائمها از معصیتین آن بوده و هفت و حقیقت  
 تبدیل نحوه سلطنت خاصه عبارت از قوی ملک باین موصیفات از این  
 جهت تمام هفت ظالم پریشان بصرف قلوب ملث از اولاد حقیقتان  
 مصروف و مقنضیان دین و مذهب ملث مسیحیه تا از لوازم این سرمدنیم الهیه  
 عزائم شمرده و بجای آن بخرجن آوردند و لکن بهمان هفت گذشت  
 از طایفی که ملک بران اینقدر چشم و گوش بسته بودند که لغزش  
 قدره المثلما بین اخوند ملا محراب حکیم علیه الرحمه را چون قاتل  
 واجب الوجود بود لاف و تبری از حضرت کلیم علی نبینا و اله و علیین  
 هم چون پیغمبر بود بانست واجب میترسند و حتی بواسطه اشراک  
 در اسم که می نسبت بساحت مقدسه امام هفتم علیه السلام هم العباد  
 بالله تعالی جبارت میشد و از هر امر حق بجز یک کلمه راهبانه  
 ناقصی دوری مینمودند حالا بجد الله تعالی چشم و گوشها باز کرد  
 از تمام آنچه کشف حقیقت این حریت مظلومه معصوبه و اضماع  
 انبیا و اولیاء علیهم السلام در استغفار از غاصبین آن گذشت  
 و دانست که حقیقت استبداد دولت خاصه عبارت از اغصاب  
 آن و مشرطکی آن هم عبارت از انزاع عشر از غاصبین است و  
 این انشاع مشرطی ربط باین داستان و بود و نبودش ناشی  
 از اختلاف مذاهی نسبت با استبداد و مشرطیت دولت است  
 علاوه بر همه اینها این معنی را هر ذی شعوری میفهمد که از ابتدای

پی برهن سازد ملث باین اساس سعادت و سبقت در استغفار از  
 کتاب و سنت اغلب مسیحیان با کمال انشاع مشرب که با قضا  
 مذهبشان بدان قائل و حتی طوائفی که اصلا بشریعت دینه التزام  
 ندادند و در انشاع مشرب اعلی وجه دارند مع هذا کله برای  
 استغفار حقیقتان بجهت بکنیدن یا غاصبین آن در چهار و باشد از مصفا  
 ماکوفتاد بودند و با صفات مانند نفوس و اموال نمودند تا باین  
 سرعایت حیات ملی قائل شدند و هم هر کوری میبینند که ملت  
 دوستیه باین شدت ابتلای با سارت در وقت و لث ظالمه خو  
 اینهمه جانینا زبهای برای نخلص از این شدت و عدم فووشان از رگ  
 قوت توای استبدادیم بمقصد مع هذا انشاع مشربشان با سنا  
 مسیحیان که با اعلی وجه حریت نمانند بواسطه اتحاد مذهبیکتا  
 و مباحاتشان بر یک نسق و التزامشان بلوازم تنصیر و بدل اموال در  
 ترویج شعار نصرانیت بیک متوال است و بعد از وضوح این معانی و  
 مشاهده اشراک هر دو زسنه مسیحیان قدیم و حدیثا در این استیقا  
 مشرب بی ربط بودن بدانشان ازادی از وقت طواغیت متانما  
 ان از تمام آنچه گذشت عیاناً هم مشهور و این مغلطه کاری با اینهمه بدل  
 بجهت بعونه تعالی بچنین خواهد بود خالا بجد الله تعالی ملت پیدا و از  
 مقنضیات دین و مذهب خود کاملاً خبر دارند مقنضیات مذهب مسیحیان  
 هم که بین الکمل مشرکت با ازادی از وقت فرعون و طواغیت  
 خوب از همد بگریزیدند و باین مخالطات و مغفرتان دوباره  
 با سارت و وقت جایزه تر در نمیدهند و بنظر کله کفر بلا هم الا الله  
 کفش بقایای خوارج مخریان از اطاعت حکام بتوانان در خانی کفری

پنجند و بروی امام زمان و احواف ذمه شمشیر نمیکند و مفاظ امام  
 پوسان هم چنان روزگاری که ازادی از این سادت و رقیبتی الامذهب  
 و با از دعوات زمانه و ملاحظه بایسته لعنتهم الله تعالی بلوه میدادیم  
 مشرف طهت دولت جاوزه و ازین و مذهبه در مقابل شریعت حقه بخرج  
 مبادوریم مسلما زایمکین از این رقیبت ملعونه و ادا و بازاء این  
 حسن خدمت بیول و مرهوم و جائزه و انعامها میگردیم بید از این مکرور و حق  
 بدینهم (دویم) مفاظت را حجه باصل طاهر صاوانت  
 و ظاهرت که هم چنانکه اساس و لایحه بودن سلطنت و خروج ازین  
 جائزه تملیکت باصل مبارک اوله که عبارت از ادینی و قاب ملت از رقیبت  
 جائزین است مبتنی و از این جهت و بازان مفاظت بود همان طور  
 عادل بود آن و مسئولیت حافظه از تبدل و انقلابش هم باین اصل  
 مبادوریم که عبارت از افاضات و احواف مملکت بکروبا شخص و الی  
 دو جمع نوعی است منتهی و کلمه مبارکه و انت القاسم بالستوبه و العاد  
 فالرغبه که دو بار در غری غلبه بر به بخت سید و صبا علی السلام  
 هر ضمه مبادوریم ناظر به همین معنی است و بواسطه و کثرت این دو معنی  
 سهوا به سادت و عیان ملی در مسئولیت متصدیان و متنوع بودن  
 از استبداد و اول بخواهانه و تجاوزات مستبدانه از این جهت مجتبان  
 صورت قبیله سابقه در مقدمه که نه تنها مکلفانان و کوزمین بلکه  
 قاطبه ملتین از آن نیز دارند جلوه اثر دارند چه بالضروره معلوم است  
 اختلافات صفا مکتفین نسبت با احواف تکالیف نه مطالب است مخصوص  
 اسلام بلکه در جمیع شرائع و ادیان مطهر و مبارک است و حتی منکرین تمامه  
 دادبان هم البته حکام عقلانی که لازمه نشاء بشریت و مایه تمیز از حیوانیت

و باخلاف

و باخلاف قدرت و عجز و اختیار و اضداد و دادائی و ندادائی و تمیز  
 و عاقل بودن و نبودن و امثال ذلك امشغلات عقلیه مختلفه  
 لا محاله دارند و هم بالضروره مراتب و طبقات و جلال و سلطنت دولت  
 مختلف و از برای هر صنفی نزد جمیع ملل عالم و طبقه خاصه و حکم مخصوص  
 مقررات و بعد از بداهت اینها حتی طفل تمیز هم تواند فهمید که تسویه  
 نه این اصناف مختلفه الاحکام و دفع امتیازشان از همدیگر  
 ضرورت تمامه شرائع و ادیان و حکم عقل مستقل مخالف موجب بظلال  
 قوانین سیاسی جمیع اتم و همدما اساس نظام عالم است و نزد هیچین از  
 ملل متقدمه و غیر متقدمه اصلا صورت خاریجه ندادند تا بدین وسیله  
 توان لفظ مساوات را بر این صفت حمل و چنین مغلطه کاذبه را رد قانون مساوات  
 از شرف قوانین مبارکه ما خورده از سبک سادت سلاطین و مبنی اساس عدالت  
 و روح تمامه از قوانین است شدت اهتمام شارع مقدس در استحضار  
 این دو معنی اساس سعادت امت در مقدمه اجمالا مبین و حقیقت  
 آن در شریعت مطهره عبارت از آنست که هر حکمی که بر هر موضوع و متوجه  
 بطور قافونیت و بر وجه کلیت مرتب شده باشد در مرحله اجزاء نسبت  
 بمصادیق و افرادش بالستوبه و بدون تفاوت مجری شود جهات شخصیه  
 و اضافات خاصه و اساس غیر مانع و اختیار وضع و دفع و اغماض و  
 عفو مکتوب و ابواب تخلف و دشواری مسدود باشد نسبت بعبادین  
 اولیه مشرکه بین عمومها مالی مانند امتیاز بر نفس و عرض و مال و  
 مسکن و تعرض بدین سبب تجسیر کردن از خفا یا و هلس و نفی نکردن  
 بی موجب و نیازت نداشتن از اجتماعات مشرکه و خوف ملت از  
 آنچه بین الضوم مشرک و مخصوص فرقه خاصه اختصاص ندارد بطور

تجویر

باین جهت  
 در شریعت  
 و در احکام  
 و در عقوبات  
 و در مجازات  
 و در عفو  
 و در اغماض  
 و در عفو مکتوب  
 و در ابواب تخلف  
 و در دشواری  
 مسدود شدن  
 نسبت به عبادین  
 اولیه مشرکین  
 و در مسکن  
 و در تعرض  
 بدین سبب  
 تجسیر کردن  
 از خفا یا و هلس  
 و نفی نکردن  
 بی موجب  
 و نیازت نداشتن  
 از اجتماعات  
 مشرکه و خوف  
 ملت از آنچه  
 بین الضوم  
 مشرک و مخصوص  
 فرقه خاصه  
 اختصاص ندارد  
 بطور



عموم مجری شود و در عناوین خاصه هم بین مصادر بقی و افراد آن عنوان  
نسبت بنوعی که ملک بعد از دخول بدان عنوان اصلا امتیاز و تفاسی  
در بین نباشد مثلا مدعی علیه وضع یا شد یا شریف یا اهل باشد یا عالم  
کافر باشد یا مسلم ایامی که آن مختار و قائل و سارق و زانی  
و شاد و باختر و رایش و مریشی و جائر و زحکم و منصب مقام و عتق  
اوقاف غایبه و خاصه و اموال ایتام و غیر ایشان و مفسد و مرتد و اشیاء  
ذات که هر یک باشد حکم شرعی صادر از حکم شرع نماید از حکومت و او مجری  
گردد و تعطیل برزاد نباشد و احکام مخصوصه مخصوص سلبین یا اهل  
هم بدون تفاوت بین اشخاص هر یک از فریقین اجراء باید لی غیر ذلک  
من العناوین المختلفه

اینست حقیقت مساوات و معنی توفیه اساس عدالت و روح  
تمام قوانین سیاسی عبادت از این مساوات و قیام ضرورت دین  
اسلام بر عدم مجواز تخطی از آن از بدیجهاست و انطباق فضل است  
انسانه ملتین اسلامیتین هم که متحد المقادیر و هر یک بمنزله تریقه دیگر  
و معتقدین این روح سیاست و اساس عدالت است بر همین معنی  
ضروری نه بران مغالطه ملحدانه مخالفه با ضرورت تمام شریع  
و ادیان حتی نزد غیر اهل لسان هم او واضح است چه بعد از آنکه صریح  
عبادت هر دو دستور مساوی الحقوق بودن تمام ملت است نسبت  
بقوانین دستوریه که هر یک متضمن بنیان حکم خاص برای عنوانها  
و ناموضوع مخصوصی است پس بالضروره مساوات جز آنکه احکام  
خبریه بر هر یک از آن عناوین غایبه یا خاصه نسبت یا اشخاص موضوعا  
انها بالسویه تجری گردد و ادوات شهوانیه بر آنها ماکت نباشد یا

یا نخواهد

یا نخواهد بود بلکه و نزد تمام ملل هم از قانون مساوات جز اینست  
متراد نباشد و الامتراض هاد من تمام قوانینشان خواهد بود و منشأ  
اختلافات مشهوره فیما بین سیاسان آنان با شرع اسلام و عدل انطباق  
قوانین تفصیلیه ایشان است بر احکام شریعت نه الفرائضان بعد  
و مساوات در اجزاء آن قوانین و با انطباق آن دستورات تفصیلیه بر احکام  
شرعیه چنانچه دستورات اسلامیه مبتنی بر آنست بالضروره بر اثر  
یا این قانون مبارک مساوات جز عدل امتیاز و وضع از شریف و  
قوی از ضعیف و اجباء ملت و سپهر مقدسه نبوت ختمیه صلوات  
الله علیها و سلب حاکمیت و ادوات و اختیارات جائزانه طاغوتیه  
در اجراء و با الغاء دستورات مذکوره و استحکام اساس مسولیت از  
مجاوزات اثر و نتیجه دیگری مرتب نتواند بود لکن چون تمام مطالب  
مقصد تخلص خود از مساوات با احاد ملت و هائیکه ظالمین از این  
مسولیت و تحفظ بر این حاکمیت بود از این رو این اصل و اساس عدل  
بجنان صورتی که و بیاس وضع امتیاز فیما بین اصناف مختلفه الاحکام  
که دانستی تمام از آن نیز اند جاوه گردند دانسان مجری قوه من تعد  
ماعتقونه و هم بقلون تجدید و مصداق لهم قلوب لا یغفلون بها  
هم مشهور گردید عجب آنکه با وضوح آنکه اصل عقد دستورات  
فقط برای ضبط رفتار متصدیان و تحدید استیلا و تعیین وظائف  
انان و تخصص وظائف نوعی لادیه الاقامه از عاقدانست دستورات  
تفصیلیه هم با سیاسانیت عرفیه که حفظا للنظام مقرره با شرعاً نیست  
بین العموم مشرک و غیر مختلف الصنف و اصلانه بیکالیف تعدیه بالوصلیه  
و احکام معاملات و مناکحات و سایر ابواب عقود و ایقاعات و عوا

و قیاس

و مضامین و بنایات و نحو ذلک از آنچه مرجع در آن رسائل عملیه فایز  
 مجتهدین و متابعین هم موقوف بدانست مسلمانان و خارج از قضا  
 مقتضیات و هفتاد و بیست و نه است مداخله و در بعضی موارد و نه بوظایف  
 حکومت شرعیه و تفصیل موارد حکم با استیفاء مضامین و در بعضی موارد  
 حد و دایره غرض بر مسلم و کافر اصلی و مرتد فطری و ملی و غیر ذلک  
 از آنچه بنظر مجتهدان مذکور موقوف و از برای قوه اجرائیه جرائد  
 احکام صادره ابواب مداخله در آن بجلالت تعالی است نگار  
 دارد و نه از ضم قانون مساوات بقانون خاکدان جز آنکه در این ابواب  
 باید بجهت نافتن حکومت و جوع و احکام صادره هر چه باشد بر حکوم  
 علیه هر که باشد بیجا مل اجراء شود به نتیجه مفاد دیگری توان ادا نمود  
 مع هذا کله برای تبیین منالطه مضامین مذکور اختلاف موضوعات  
 احکام شرعیه را در ابواب مذکوره تعداد و با قانون مساوات که  
 نتیجی و مفادش را از این منافی بخرج داده ضمنا هم خود نمائی شد و  
 از این هم عجب آنکه با صراحت قانون مساوات در ستاوی اصل مملکت  
 فقط نیست بقوانین موضوعه برای ضبط اعمال متصدیان نه در  
 امتیاز کلی فیما بین آنان و بداهت مختلف اصف بودن آن قوانین  
 و اجنبی بودن تمام مقالات مذکوره با این داستان معدلتک بزی  
 موجب این مقالات و صرفا در آن از این در بطرح بینونی بلعینه  
 پای منالطه عجب دیگری بمیان آمد خاصا آنکه اگر قوانین مذکور  
 مطابق اسلام است اختلافات مشهوره در ابواب مذکوره چگونه  
 ممکن و اگر مخالف اسلام است چگونه ممکن است قانونیت بهم در  
 بالکلیت گفته شده از آنکه دستور آن قانونیه هم بمائی و مسموع است این

نزدیک



نزدیک محل ندارد بنا بود قوانین و دستورات موضوعه برای  
 تحدید استیلاء و ضبط اعمال متصدیان مخالف اسلام نباشد نه آنچه  
 احکام اسلام است از ابتداء کتاب طهارت تا آخر بنای در طی سیاست  
 نوعیه جز دستور العمل متصدیان و مشول عنه آنان شود کویا مثال  
 هر که کانی کرد است نه هر که می کردگان هم که در طفولیت برای  
 تمرین کودکان تعلیمشان میکنند بواسطه شدت غرضانیت غلبه هو  
 و طبع بر قلوب فراموش شد و الحق واقف اشرف از تفرض این قانون  
 و دفع این باطل است

(مست) مقالات راجعه ترتیب اصل دستور محله است که  
 ظالم برسان اطراف برای برداشته شدن انجام از دهان فلک پنهانی  
 ظالمین بالجان مختلفه نغمه شریفها نمودند مثال همه آنکه دین ما مسلمانان  
 اسلام و قانونمان قرآن اسمانی و سنت پیغمبر از زمان صلی الله علیه  
 و آله است مذکورین قانون دیگری در بلاد اسلام بدعت در و مقابل جناح  
 شریعت دکان باز کردند و التزام بان هم چون بدون ملزم شریعت  
 بدعتی دیگر و مشور است از مختلف هم بدعت ستم است و نتیجی و  
 محصل این مقالات بعد از تقدیم تقریبها ادعای بدعت بودن  
 این ترتیب است از جهات ثلثه مذکوره و محض آنکه هر کس تواند به  
 حقیقت روح این مقالات بعینه داستان دفع مضامین شامیان و  
 حکم الا الله گفتن خوارچ نه مان و دست بالای آنها است از است و مط  
 بیان شود اول آنکه این مطلب از اظهار بدعتی است اسلامیه و متفق علیه  
 علماء امت از ضروریات است که مقابل بدعت است که نبوت در مقابل  
 مقدس مکان باز کردن که در لسان اخبار بدعت با اصطلاح فقها اشرع

هم



هم گویند در صورتی متحقق و صورت پذیر گردد که غیر مجبور شرعی  
خواه حکم جزئی شخصی باشد یا عنوان عام یا کما بجهت دستور کلی هر چه باشد  
بمنوان آنکه مجبور شرعی و حکم الهی غیر اسمی است ذاتی و اظهار و الزام و التزام  
شود و الا برون قلمن بعنوان مذکور هیچ نوع الزام و التزامی بدعت شرعی  
نیخواهد بود خواه شخصی باشد مانند التزام و الزام خود یا غیر مثل خوایند  
و بیدار شدن و غذا خوردن در ساعت معینة بخود لکن در تنظیمات شخصی  
و با نوعی باشد قبلة الافراد مثل التزام و الزام اهل یکخانه یا قریه و شهری  
مثلا تنظیم امورشان بر وجه خاص و طریقی مخصوص یا کثیرا الا افراد  
مانند التزام و الزام اهل قطر یا اقلهیی به تنظیم امورشان بر وجه مذکور  
و خواه آنکه فرزند تنظیمات مذکوره محض بناء علی صحت قراردادهاست  
باشد یا بر ترتیب کما بجهت دستور و نظامنامه چه بالضروره معلوم است  
ملاک تحقق تشریح و بدعت و عدم تحقق آن افزان و عدله افزان بقصد  
و عنوان مذکور است نه بود و نبود کما بجهت قانون نامه در بین

(دوم) آنکه همچنانکه امور غیر احیة بالذات متعلق نذر و عهده  
واجب از اهل العمل میشوند همین طور اگر اقامه و اجبیه هم بران متوقف  
شود لا محاله عقلا لازم العمل و بالعرض واجب خواهد بود هر چند لایضا  
مقدمه واجب بوجوب شرعی استقلالی هم قائل نباشیم چه بالضروره  
توقف واجب بران عقلا موجب لزوم اثبات است و این مقدار از  
لزوم مقدمه فیما بین تمام علماء اسلام اتفاق و اذعان بیانات و  
چون این دو مطلب مبین شد و وجوب اصل ترتیب دستور  
اسانیه بطوری که بهمان کیفیت سابقه محدود استیلاء وجود  
بر وفق مقتضیات مذهب کمالا متکفل و متضمن باشد نظر بتوقف

و این در امر اولی و الا طایفه و این در ضمن تنظیمات است

حفظ نظام و ضبط اساس محذوقیت و مسئولیت سلطنت خاصه بر  
از بدیهیات و عدم اندوختن من حیث نفعه و بدوین ارائه دادگان  
آنکه مندرجاتش من عند الله است در عنوان تشریح و بدعت  
مقابل بار استگاه نبوت ظاهر و هویدا و ماخوذ بودن معنای لغوی  
و عامیانه مذکوره بعبهها از جمله اخباریه که بواسطه نفهمیدن حقیقت  
تشریح و بدعت از برای نفس مسائل عملیه نوشتن قضایا عکس عقیده  
همین هفوات با فقه مقابل بار استگاه نبوت خوانند هم از واضح است  
سبحان الله شدت انماک در عرضا بدت و استخا اخلال فی الارض  
اتبع هواة کاد استرا یا بیجاها مبرها تد که فی عرض اطال تجد استرا  
و همد اساس مسئولیت جا مبرین از او تکالیفات دل بخو امانه در  
نفوس و اعراض و اموال مسلمین چنین را جیف بر هم بنا گذاشته  
و اهیجه جهله اخباریه را بالاولویه ثانیا احتیاج اساس بیانات مسلمین  
و نتیجه زحمت حفاظ دین مبین خصوصا مجذوبین قرن سیزدهمین  
من حیث لا یشتر ببار فنادهد قاعده را با اولی الا بضاعت مکرر حقیقت  
تشریح و بدعت با این کمال وضوح و براهت مجهول بود و با از در  
نقشه سابقین که در آخر خطبه مبارکه شفقیه در وصفشان فرمود  
بلی قد سمعوهما و وعوهما و لکن حلیت القبا فی اجنبهم و ذاقهم ذمیرا  
رخنار شد و کونا مساعدتهای فوق العاده مشهوره در اجراء  
قانون نامه نظامی که بعد از همد اساس سعادت ملت ایران  
بتعلیم و وسای ترتیب یافت و انهم احکام مخالفه با ضرورت دین  
اسلام را مستهجن بود و اجراء انهم بعهده محکم و تسلط لیا هفت و بیست  
بر نفوس اعراض و اموال مسلمین موقوف زبانه از تمام امکار اسلامی

ایان تریه و اجران و قطع نفس ملک بدل امتنا شد و بقیه بنی قریه و با شد  
 (چهارم) مفاظات را حجه بکاشن هیت نظر و عقده  
 خودی ملی است و چون این مطلبی الحقیقه جز اخیر علت استبداد  
 استبداد جویری لجام و همان ظالمین است لهذا و ابطلش بعضی  
 گویند تا توانستند منتخبین دوده اول را بهر ملک منهم و نسبت  
 با صل طلب هم چه مضحکات و منسوختا عنکوتی برهم یافتند و  
 هفوات جمله از جهله و منتسبین اهل تبریز است که با چه این تاج  
 کتابچه کتایب ایات و اخبار زاله برعهه جو از مداخلت در امر  
 امامت و اکه نامل الثمر الی الهمر و داعی مستنده الی النضال بنجف  
 اشرف اوسال و باین عبارت که دعوت نماید خلد در امامت مصلحت  
 ولی عصر او را و احنانده چه کار استا غرض کردند همانا از شدت  
 غرضانیت کمان کردند طهران ناحیه مقدسه امام زمان اروا  
 فداء است و با کوفه مشرفه و زمان عصا خلافت شاه و  
 و منتصبین مقام هم بز و کوادان و منتخبین ملت یکی ازان و  
 مرکز برای مداخله در اختلاف حقه با وکالت مطلقه بعونند  
 خدا کند نفس و چنانچه بفریاد امراء و اولاد ایران و مرد و بومر  
 ظلم و برانش برسد و روح القدس هم کمک کند و این امر عیان  
 ارژاک شود که نه طهران ناحیه مقدسه است و نه کوفه مشرفه و نه  
 منتصبین مقام این بز و کوادانند و نه میثوان ملک بفران جلوکری  
 و متحد استبداد جویری برای مقصد دیگر بعونند شاید بعد ازاد و این  
 هر محسوسا عیانید نوع این شبهه این گونه ممکن و عویضه اشکل از  
 جلد اتم منیل کرد و انشتم (دوم) و ساوس بسته دیگر است که

بند از تسلیم اصل و جنوب مجرب استبداد جویری بقدر قوه و امکان و  
 لزوم کاشن هیت نظر برای نظارت و جلوگیری از تجاوزات  
 منصوبان معهدا برای صدر این اساس متحد بد و سوسه دیگری القا  
 نمودند حاصلش آنکه هر چند هیچیک از این دو مقدره جای شبهه و  
 مجال انکار نباشد لکن چون قیام سیاستا موراثت و وظائف حقیقه  
 و از باب لا با است پس قانان از وظائف نوایم و مجتهدین  
 عدولت نه شغل عوام و مداخله این در این امر و انتخاب بعونان  
 بیجا و از باب تصدی غیر اهل و از انحاء اغضاب مقام است هر چند  
 این شبهه فی الجمله بلیان علی است و مانند سایر تلفیقات و هیته  
 چندان بی سر و پایست و هم چون متضمن اصل و خوب محله است  
 هیت نظر و دفع بد از انکار اصل مطلب ادعا مداخله در امر امامت  
 بودن است لهذا موجب کمال تشکر و امتیاز است و لکن معهدا از وقتا  
 واضحه مثال معروف حفظ شبا و غایت عنک انشاء است چه بالضر  
 از وظائف حقیقه نه از تکالیف عمومیه بودن وظائف سیاسته  
 اولاد و بالذات مسلم و مجال انکار نباشد و لکن کز شکر آنکه نظر نبوی  
 بودن اصل سلطنت اسلامیه چنانچه سابقا مبین شد عموم ملت از  
 جهت و هم از جهت ظالمانی که از برای قانم مصالح لازمه مبدلند حق  
 مراتب نظارت دارند و هم از باب منع از تجاوزات در باب نمی از  
 متکرمند درج و هم تر سبیله که ممکن شود و اجب نمکن از ان در این باب  
 ملک متوقف است علاوه بر همه آنها از جهات سیاسته هم وظیفه ضمیمه نظر  
 بمنصوبیت مقام عدله ممکن از تجدید صیحه جز بر این وجهه موجب بقیه  
 است چه بالضروره در باب وظائف حقیقه دوام دیگر هم مسلم از وظائف

اول علم لازم تصدق شخص بجهت و کفایت باذن او در تحت مشروطیت  
 و این مطلب از فرط وضوح و کمال بداهت مستغنی از بیان و حتی عمل عوارضه  
 هم مبنی بر آنست (دوم) آنکه عند ممکن نواب عام بعضا و کلا از  
 اقامه انوطائف موجب سقوطش نباشد بلکه نوبت ولایت در اقامه بقول  
 مؤمنین و با علمه ممکن ایشان بعزم و بلکه بغناق مسلمین هم با اتفاق  
 کل فقهاء امامیه منتهی خواهد بود و چون وسیله اقامه طائف لازم است  
 مذکور بهین جهت مشروطیت و کتمه بین الملک انتخاب نوع ملک نظر با  
 دزان جهات عمومیه مخصوص و جز بهین عنوان و نیز از وسیله و تمهید یا  
 این مالت خالیه نه اصل کاشتن نظاوی برای فقهاء عصر غیبت ممکن  
 و نه بر فرض کاشتن جزاهاست و تبعید ترتب نتیجه اثر دیگری محتمل و نه  
 اساس طرد و رسمیتی که دانسته وسیله مختصر مبدیات مرتب تواند  
 بود لهذا با اغراض از ان جهات مشترکه عمومیه و خارجیه از باب ولایات  
 از نفس همین جهت ولایت هم بر همین وجه متعین و غایت آنچه مع  
 محض و غایت این جهت من باب الاحتیاط لازمه الرغایه تواند بود و نوع  
 اصل انتخابی مداخله مستخبین است باذن بجهت ناغدا الحکومه و با اشغال  
 هیئت مبعوثان بطور اطرار و رسمیت بر عدل از بجهت بن عظام بجا  
 تصحیح و تنفیذ او صادره چنانچه فضل و تیم دستور اساسی مضمون  
 است تمام جهات و احیاناً طاعت مرعی و مجال شهنه غیره ضایع نبودن  
 حتی بر عوام شهنه هم فضلا عن اهل العلم بدیهی است

(سپس) مضمون کتابت که در اثبات علم انطباق کاشتن هیئت نظام  
 بنای کالت شرعیه تلقینی و بازم کما قل التمر الی الهجرة کما یجها بنیفا  
 فرستاده شد و لکن گذشته از آنکه از جهت مالیتا تنگ برای صرفه

افاده مصالح نوعیه داده میشود و هم از سایر جهات مشترکه عمومیه  
 که جز ولی مضروب من الله احدی در آنها ولایت ندارد تطبیق بنای کالت  
 شرعیه ممکن است علاوه بر همه آنها بنامه معین عوام نه معنی  
 و عرفی و کالت که مطلقا کذا و ذن را امر اطلاق بعقد کالت  
 هم با برضا نیست دانسته و نه بمقتضا و اثر مبارکه حبسنا الله و نعم  
 الوجل و اثر مبارکه و ما انت علیهم بوجل و اثر مبارکه والله علی کل  
 شیء وکیل و نحوها که با وضوح علم انطباق بروکالت شرعیه مع  
 هذا اطلاق و کالت غیره و اندر خورده و نه لا اقل این مقدار را تصویب  
 کردیم که بعد از حصول اصل مطلب لزوم کاشتن هیئت مذکور از انطباق  
 و علم انطباق ان بنای کالت شرعیه جز مناقشه لفظیه و از باب حقیقت  
 یا مجاز بودن اطلاق و کالت در این باب چه اثر و محدود دیگری مشربا  
 تواند بود همانا اگر بخندید استیلا جوری شخصا با مقاصد و اعراض  
 منافی نبود محض ماعدا با ظالمین در خیر ختم بر قلوب بستگی چشم و کور  
 با پنجاها نمیرسند و در چنین ترهات باقیها لا اقل بجهان نشویند ازها  
 عوام قناعت ارسا خطه قدسه دایره علمیه نجف شریف علی فرما الله بنده  
 (چهارم) معالطه و خطا بیابست که برای علمه مشرب عینت ناو  
 با کثرت زیاد و بدعت بودن ان اراده و اظهار شد اما فساد دعوی  
 بدعت بودن ان از آنچه سابقا در بیان حضرت شریع و بدعت گذشت  
 ظاهر و محتاج با عاده نیست و کذا که از آنکه لازمه اناس شوری  
 که دانسته بعضی کتابت است شاهد بر بیجا است عند التقاض و  
 اکثریت عند لدوزان اتوای مرجحات نوعیه اخذ طرف اکثریت  
 ارجح از اخذ ایشاد و عموم تقلیل وارد در مقبوله عمر بن خطبه

هم مشعر بایست و با اخلاص از او و شایر در جهات مشرق غبت حفظا  
 للنظام معتین و ملازمش همان ادله ذالیه بر لزوم حفظ نظام است  
 علاوه بر همه اینها موافقت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله  
 با او اکثر اصحاب در مواقع عتدیه ببقوله و آیه فریقین ما شور و  
 ذمیل حضرتش در غزوه احد که سابقا اشاره کردیم و هم چنین در  
 غزوه اخزاب که در عهد فضالخرناقرایش بمقدامی از خرمای مدینه  
 با اکثر اصحاب موافقت فرموده و هم چنین موافقت حضرت سیدنا  
 علیه السلام افضل الصلوة والسلام در قضیه مشرکین با ازا  
 سواد اکثر که فریب جمع مصاحف شامیان را خورده بران متفق شد  
 و فرمایش حضرتش که فرمود نصب حکمین صلوات بنزدیکه  
 سوء رای بود و چون اکثر بران متفق شدند موافقت کردیم  
 غیر لکن از آنچه استقصاء آن خارج از وضع رساله و متنی عنده است  
 برای ابطال دعوی مذکور کافی و سنگ دندان شکن منرضین  
 و چون عمده شیقات منرضان نیست با اصول و ارکان این اساس  
 سعادت امور مذکوره بود لهذا محض آنکه ابتداء آن بر غرضانیت  
 بر احد مستور نماند بر ضرورتی لازم بود حال بقیه صفوات هم  
 از آنچه گذشت ظاهر هویدا و اوقات اشرف از تقریر و اعتنا با آنها  
 و خوبت کلامی که در همین اوقات بعضی بر ایشان مقیمین الصلوة  
 در طی ابلاغت شفا هسته که از لسان حضرت منجیه اسلام مجرب  
 اشرف بخصر انبیا الله اقای خونند ملا محمد کاظم خراسانی دام ظلّه  
 نوشته بودند بعلاقه ضدیت نامه ایشان و صفوات اشاره از ظالم  
 پرستان ایران در این مقام ذکر این فصل ختم و هم در طی بابات مفصله

که در

که در لزوم اهتمام در تشبیه این اساس سعادت از لسان ان خیر خواه بزرگ  
 اسلام نوشته بود این عبارت بود این سبیل عظیم که بیایم تدبیر می از  
 بلاد غرب بسمت ممالک اسلامیه سرفرازی است اگر ما هاد و ممالک  
 جلوه کبری نکنیم و تمدن اسلام را کمالات بموقع اجرا ننگذاریم اساس  
 مسلمانان تدبیرا از آثار ان سبیل عظیم محو و نابود خواهد بود ان  
 (بین تفاوتی از یکجا است یکجا) این بزرگ در مقام حفظ اسلام  
 با اینکه بجد الله تکمال استقلال و کثرت علیّه عثمانی هنوز کمالات  
 مع هذا عواقب ملتفت در حفظ اسلام چنین عاقبت اندیشی میسر  
 و اقامه این اساس سعادت از روی بداهت ما خود بودنش از کتاب شد  
 اجراء تمدن اسلامی و ممالک پرستان ایران که خورامستان  
 بمذهب جعفری میباشیم با اینکه هر قدر از مقتضای دین و ممالک کتاب  
 و سنت سیره پیغمبر و امام خود بخیر باشیم لا اقل قیام ضرورت مذهب  
 بر غاصب و دن از دشمن متصدیان و لزوم تجدید اسلام و قصر  
 تصرفات بقدر حق و امکان مجال انکار ندانیم و هم عیان می بینیم که  
 یک زود کاری اولین ملل عالم بودیم و حال بواسطه فعال ما پیش  
 بودن و مسئولیت از انکابات نداشتن هوا پرستار و چار چرخست  
 در چه در طرد و نه بلکه قریب انکه کوفت ویم معهدا کله بخیا انکه در  
 صباح باقی ماند اعمارمان تطاول و چپاولمان کاکان یانی و  
 استبدادان و استبدادانمان محفوظ بنماند با فرعون طواغیت امت  
 و برادر دهندگان ملک که هدر کنندگان زمانه و اعراض اموار ملت  
 موافقت کردیم بلکه باغبان خارجی هم که استوار شد این اساس سعادت  
 ایران موجب هدر شد تمام زحمات انانست همدست شدیم و بر داشتن این

لجام

نجام بخشد بداند همان ظالمین کمر همت کنیم و با اختلاف تخصصها اوقات هر فرد  
 زشتی تازه در نیم کاهی بفرغ استحقاق اساس استبداد خود و کاشتن تخم فتنه  
 و فساد و فضل و اثر بنظارت همت مجتهدین عظام مسئله طراز اول است  
 که همیشه تعیین مصداق عقل متنازع و تشابه و دانه خاصه و اختلاف است  
 عنوان کردیم و این هم قناعت نگردد برای اخراج مجلس شورای ملی از  
 تمامیت ابطال و همتش در ایشان عدم عضویت و خارج مجلس بود  
 نظار را بپایان آورده ایم و با صراحت فضل و اثر بنظارت در مطاعبت کما  
 امضاء و رد همت مجتهدین نسبت بخالف و موافقت مواد قانونیه  
 مرسومه در مجلس با شرعیات و بداهت اجنبی متاخر بودن اکثریت ذاء از  
 مطلب و لهذا بطبع فریاد و هدایت نمودن ساره لونها با خود شبیه  
 آنکه با عضویت همت مجتهدین تصدیقشان در مخالفت عدم مخالفت  
 با شرعیات مغایر اکثریت خواهد شد از انشاء و چون بخرج کسی رفت  
 و او هم مغضانه بودند بر هر خدی شهوری مکشوف بود حبله رفیع  
 مصحفیه دیگری بفرخواست ابطال مشروطیت و ستم ابد باشد و باقیام مشروطیت  
 مذاهب بر عدم مشروطیت حرمت اصل تصدق غاصبین علی کل تقدیر  
 مع ذلك لم یتمد هم لایحه داده لونها در این مقصد و همه اساس مشروطیت  
 و ستمه با این وسیله نای نوشتن لفظ مشروطه بپایان آمد و از برای نوشتن  
 این کذب بین آنها کما مهابت و بجهت خود را هتمام در مشروطیت آنها واقع  
 نعرض همه اساس بخشد و انشاء انجام از همان ظالمین بود و با جمله ما ذامکه  
 خود آنان در انشاء بنجام و بقا طاعت غوث خود بدست و حبله رفیع  
 مؤلف اعتدالشان را خلیفه و سر حبله و سائر موجب انصاف قلوب و تسلیم  
 می نمودند ما ظالم پرستان نیز از در همان نقشه حرکت و در همه این اشیا

سعاد فون حبل و نزد بزرگوار که الحق نیز از او در خواست نهاده است  
 بلکه تمام حبله کران عالم بقصود و باع خود از این در وجهی و تزویر این  
 کنند بکار بندیم و بعد از باس هر روز و شعبه استبداد از وصول بمقصد یا بتکون  
 دستان و حبله عمر خاصه انان بجهت دماء و اغراض و اموال منلیه  
 و احباء سیره ملعونه چنگیز نیر افدام و ماطالم پرستان هم برای  
 این شناع بمنافی اسلامت و بلکه موجب خروج از بقعه مکنا فی قمره  
 صلح صفات خاصه حدیث تعالی شان از جباریه و طاغیان و حکم ذنب  
 جلوه دارن بدعت استبداد و بهر ما خوزه از مرسومه بنی سغبان قبا بپایان  
 ساحت مقدسه درین قویم اسلام ذابا بن اتهام خلاف صورت و در نزد  
 سائر ملل که ذاء و مذاهب جعفریه علی مشیده افضل الصلوة و السلام را  
 هم بواسطه ابرافق و بختان عظیم نزد سائر فرقی اسلام سزایتر و  
 شرمنا نمودیم آری آری خول در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 مال مردم خودی کاشتن و چراغ سرقه مصحوب خود داشتن و علم  
 چپاول و تطاول و فرار شدن چگونه جز این قبیل شناع نتیجه دیگری نواند بخشد  
 و لغم ما قبل تیغ دادن در کف نکی منت به که ابد علم نادر است  
 (فصل پنجم) ذکر شرایط صحیح مشروطیت مذاخله مبعوثان ملت  
 در سیاست و بیان وظیفه علمیه ایشان اما مقام اول و شرط معتبره  
 در صحیح مشروطیت مذاخله مبعوثان ملت و این وظایف حسیته  
 و عهدیه از آنچه سابقا گذشت ظاهر و مبین شد که جز این مجتهد  
 نافذ الحکومه و اشغال مجلس ملی بعضویت عدله از مجتهدین عدول  
 عالم بیسیاسات برای تحقیق و منفذ اناء چنانچه  
 (فصل دوم) دستور اساسی کاملاً متفقین و بجهت الله تعالی در تمامیت هم

فوق ما مول است شرط دیگری معتبر نباشد عذر و اصله طلب جماع شرط  
 و انصاف بکالات نفسانیه معتبر در این باب است و اصول لازم در این باب  
 انها چند امر است اول علمت کامله در باب مسائل و ثانی تحقیق بجهت  
 بودن در فرستاست و حقوق مشترکه بین الملل و اطلاع بر دقائق  
 و خفاهای جبل معلوله بین الدول و خبرت کامله بخصوصا و وظائف  
 لازمه و اطلاع بر مقتضیات عصر که بعون الله تعالی و حسن تائیده  
 با نضما این علمت کامله سباسبه بفاصله نیست مجتهدین منتخبین  
 برای تفهیم آراء و تطبیقش بر شرعیات قوه عامه لازمه در سب  
 امور امت بقدر قوه بشریه کامل و نتیجه معصومه مرتب گردانند  
 تعالی در هر بیغرضی بی طمع و الا چنانچه پای ادنی شائبه غرض  
 اندک طمع چنان اول و ذخایر اموال و با خیال بل بایست و نفوذ  
 خدای بخوایست در کار باشد و وجوب بدل استبداد شخصی با سبب  
 جمعی یا سوء او اول خواهد بود و بلکه مهتد بودن از بخل و جبن و  
 حرص و احم حضرت سرور و صبا علیه افضل الصلوة والسلام در طی  
 فرمان نفوذی و لا یت مضم بالک اشتر رضی الله عنه در اهل شور  
 الزام فرموده و منفرد ( لا یتخلن فی مشورکک بمجلا بعدن یک  
 عن الفضل و بعدل لفقرا لاجنا تا یضفک عن الامور و لا حرصا بر  
 لان لشره بالجوهر) الی اخرها کتب صلوات الله علیه (مستم) غیرت کامله  
 و خبر خواهی نسبت بدین دولت و وطن اسلامی و نوع سلطنت  
 بود و جهنکه تمام اجزاء و حدود و شعور ملک و از خانه و ملک شخصی  
 خود بفرمان مرتبه عزیز تر و در ماء و اعراض و اموال احد ملک مثل سب  
 و عرض و ناموس شخصی خود گرامی بدانند ناموس اعظم کین و این با اتم

نوامیس و استقلال دولت اسلامیه را که رتبه عالیست تکفایانی همه را  
 در عهد دار و نالی ان شمار دو وجه نسبت بفرق غیر اسلامیه هم  
 نظر بانتر اکتان در مالیه غیرها و هم بواسطه توقف تمامیت و تمت  
 شور و قوت عمومی بر و خولشان در امر انتخابی محاله باید داخل شوند و البته  
 اگر از صنف خود کسب انتخاب کنند حفظ ناموس دین از او مرتبه نباشد  
 لکن خیر خواهی نسبت بوطن و نوع از انان هم مرتب و انصافان با و صفا  
 مذکوره در صلاحیت برای عضویت کافی است و با بجمعه عقد مجلس شورا  
 ملی برای نظارت منصوبان و اقامه وظائف واجبه بنظم و حفظ مملکت  
 و سبب امور امت و اخلاق حقوق ملت است نه از برای حکومت غیر  
 و نفوی و نماز جماعت و شرایط معتبره در این باب بجبهه و غیر مرتب با این  
 امر است چنانچه صفا لازمه در این باب هم که احکامات آنها از کرد اجنبی  
 بی بطبان ابوابت و از برای مراقبت در عده صدق داراء مخالفه با احکام  
 شریعت همان عضویت هیئت مجتهدین و انحصار وظیفه و مهمت ایشان  
 در همین شغل اگر عرض و مرضه در کار نباشد کفایت است پس اولین وظیفه  
 که بعد از استفرار این اساس سعادت بعون الله تعالی و حسن تائید  
 در عهده دینداری و وطن خواهی بر این است این است که در مسئله  
 انتخاب چشم و کوش خود را باز کنند اغراض شخصی و قرابت  
 باز بد و صداقت یا عمر و عداوت یا بکروا در این مرحله کتا  
 گذارند مصداقیت شرکات من باع دینه بدینا غیره را مانند  
 جمله از ظلم پیرشان عصر بر خود روانند انهم عن را خوب نصیب  
 العین خود نمایند که این انتخاب برای چه و این منتخبین را بر چه سبب  
 و از برای چه مقصد میکارند هر که را بدینهم و بین الله دادای و صفا مذکور



روانی بصد بانند در محکمه عدل الهی غزائمه از عهدت جوانان نوا  
 براندا انتخاب کنند و الاموالیت حقوق سی کرد و خلق داخل او  
 بر مسئولیهای از جهات عدیده دیگر که اجناس الامین شد بمحض قرابت با  
 صداقت با سائر اغراض نفعیه بعهده خود زار دنیا و ند حفظ ناموس  
 دین مبین و تحفظ بر استقلال دولت و قومیت خود و حرمت خود  
 و ممالک اسلامیه را بر هر غرضی چنانچه از سائر ملل مشهور است مقلد  
 ذارند نشله سنجانه تقالی ان پویندنا و بسد دنا و از هیچ علی الهدیه  
 کلینتا و علی التقی تمنا بجهد و اله الظاهرین

(مقام دوم) در بیان اصول و وظائف عملیه مبعوثان ملت بر حق  
 اجمال و لازم است اصول و وظائف سیاسی عصر عبثت را با غماخ از  
 مفصو و بیست مقام بیان نموده و طبقه حالیه و ازان اقتباس کنیم اول  
 و اهم تمام وظائف پدبای ضبط و تعدیل اخرج و تطبیق دخل و خرج  
 مملکت و از بدیهیات است که حفظ نظام و تحفظ بر حوزه و بیضه  
 اسلام جز بترتیب قوای نظمیه و حفظیه و نمیه استعدا و ان ماطلیه  
 و سرحله غیر ممکن و توقفت تمام ترتیبات مذکوره بتصحیح و تعدیل  
 اخرج و ضبط ان از حیف و میل و صرف در مشتهیات شخصی و اذای  
 طاغوتیه از اضعافات است و حضرت سید و صبا علیه افضل الصلوة  
 و السلام در طی فرمان مبارک که میا لکنا شرف رضوان الله علیه هنگام  
 تفویض ولایت مصر با و شرف اصدار فرموده اند و متضمن دستور  
 کلیه است در خصوص اخرج چنین مقرر فرموده اند و فققد امر  
 الخراج بما یصلح اهلله فان فی صلاحه و صلاحهم صلاح المین سواهم  
 و الاصلاح لیس سواهم الا بهم لان الناس کلهم عبال للخراج و اهل الانقا

مثلا

صلی الله علیه و من طلب الخراج یغیر عماره اخرجها لیهما و اهلک العینا  
 و لم یسقم امره الا لطلب الاخر ما کتبه صلوات الله علیه و ظاهرا مستکه چنانکه  
 در صدر اسلام بعد از هجرت و قبل از فتوحات اسلامیه و استیلا و تسلیم  
 بر اراضی خراجیه موقوفه العنوه سیره مقدسه بتوفت ختمیه صلوات  
 الله علیها بر بسط و توزیع مصارف لازمه نوعیه بر عموم مسلمین و  
 معاهدین من اليهود و غیرهم باندازه تمکن و دارائی بنیست مساویه  
 مستمر و التزام بان هم از شرط معاهده یا معاهدین خود و حتی  
 تشریف فرمای خورشید بخصی یهودان بنی نظیرهم برای مطالبه  
 حصه افریده و ارده بر مسلمین بود که بموجب عهد نامه دادنی  
 بودند و بالاخره بقض عهد نمودن آنان و جلاد و ادلتان مؤدی  
 کردید همین طود در این عصر هم چون اراضی خراجیه موقوفه العنوه  
 علاوه بر آنکه عینا مجهولت استفراد بد مال لکانه متصرفین و اخیال  
 استنادان بنفل صحیح شرعی بر فرض معلومیت عین هم مانع از اجراء  
 احکام مقرر در باب اراضی خراجیه است لهذا وظیفه حالیه در تصحیح  
 عمل مالیه منحصر است که بر طبق همان سیره مقدسه صدر اسلام  
 مصارف لازمه نظم و حفظ مملکت و اخرجش از خلق غنیمت نواز  
 که بوسیله خبایثهای مملکت فرزندان ببعیده اند صحیح است بین شود  
 و بتعدیل صحیح و بهتری علی بنیست مساویه و باندازه انتفاع از  
 تمکن و دارائی بر طبقات ادنیاب مستقلان و تجارات و مؤانسه و غیرهم  
 توزیع و از برای طبقات کارگزاران و متصدیان امور هم باندازه  
 لیاقت خدمتشان بنوع مقرر و ایشنال گردد و در جاهو کبری از حیف  
 و میل و صرف در انحاء فسوق و فجور و مشتهیاتی که روزگار دین و

دولت

بدین و مملکت و ملت و اجتناب از بیگانه نمودن سراقبت و نظارت کامله  
 بعد از بد و بعد از صحیح امر خارج باین کیفیت تطبیق آن بر سیره  
 مقدسه نبویه صلی الله علیه و آله باین ترتیب است که ان بر هر مسلمان  
 نظر بتوقف حفظ و نظم بلاد اسلامیه بران واجب و گرفتن آن هم  
 بر تمام طبقات متصدیان در صورت علمه بخوار و از اندازه لیاقت  
 خدمت و عملتان خللال و بد و فیه شبهه و اشکال خواهد بود و اگر  
 چه بدی است فاعانت از دست چنانچه چنان و عادت کران هم  
 و کلاهی بمقدار مذکور بعد از اعتیاد بان هم چنان و نظارت  
 مملکت و برانه ساز و خاتمان ملت بر انداز غاده از محالات و بول  
 اندک و خول مسیو ثمان ملک و این زادی و قطع قبول و شغیر و  
 کاستن اندکی از مجازات فوق العاده تمام این هنکارها برخواست  
 و لکن مع هذا امید است که چنانچه بعون الله تعالی و حسن تاسید  
 حکیمان در این باب اقدام و شالوده و اساس مطلب صحیحی تا بسین شود  
 و بوسیله احداث مکاتب مدارس کافیه بجهت تربیت تمدنی  
 اخلاق و تکمیل قوای علمیه و عملیه عموم طبقات کارگزاران و  
 نوع مسلمانان را در بطون و طبقات لاحق بقطرنا اصلیه اسلامیه  
 توان ارجاع و از ذابل موروثه از معاویه و سایر اغصان شیخ  
 ملعونیه مویته توان تمدنی نمود و هم وجوب اداء خراج مضروب  
 برای حفظ و نظم ممالک اسلامیه و حلیت بلکه لزوم صرفش در  
 در مصارف مذکوره و بعد از تقدیل و توزیعش بجهت مذکور و تقویت  
 باندازه خدمت بنوع و حفظش از حیف و میل بموسلمین توان فهمانید  
 که بعون الله تعالی و حسن تاسید همچنانکه در سایر حقوق واجبیه الهیه است

اشهر

اشهر بافتکاران است اسلامیه از ادیان نبویه و سیرت و تدبیر و سیرت  
 استخراج هم بعد از تطبیق بر سنت مقدسه نبویه همین رفتار و وظیفه و  
 تکلیف بنی خود دانسته همان در اداء دارند و بجاالت حالیه که  
 اخذ و استیفاء و حشر او چون هم بر طبق شهنوات طاغوتیه و مظالم  
 استبدادیه است لهذا حرام اندر حرام بعد از این صحیح و توبه و تقوی  
 و ضبط و ترتیب فحاشی نکنند و در اداء حقوق واجبیه نوعیه در سیرت  
 مظفر حفظا للنظام و صبهانه الحوزة الاسلامیه شرح فرموده اند که  
 بنیغی همانم نموده اهمیت آنرا از سایر تکالیف محضه غایت کنند و لازم  
 جمله از فحاشیات و دستور العملها صادره از حضرت سید و ضیاء علیه  
 افضل الصلوة والسلام و ادبنا باین برای فهمید آنکه دیگران هر چه دارند  
 از این سرچشمه فرا گرفته و ماها چه قدر بنفس خود نظام و از تشیع بخیر  
 ادعاء فاعانت داریم ذکر شود در همان خطبه مینا که صادره در سیرت  
 حقوق ذالی بر دعوت و دعوت بر ذالی صبر نماید

(اما بقید) فقد جعل الله لي عليكم حقا بولاية امركم و لكم علي من  
 الحق مثل الذي عليكم فالحق واسع الاشياء في التواضع و اضيقها في  
 التناصف لا يجري لاحد الاجرى عليه لا يجري عليه لا جري له و  
 لو كان لاحد ان يجري له ولا يجري عليه لكان ذلك خالصا لله سبحانه و  
 خلقه لقد رت على عباده و لعله في كل ما جرت عليه من قضاء و لكنه  
 جعل حقه على العباد ان يطعوه و جعل جزائهم عليه مضاعفة التواضع  
 منه و توسعا بما هو من المنزلة له ثم جعل سبحانه من حقوقه حقوقا  
 اضيقها لبعض الناس على بعض فعملها تكاف في وجوهها و بوجوهها  
 بعضا ولا يستوجب بعضها الا لبعض و اعظم ما انزل الله سبحانه من الامور

حق

حق لوالی علی الرعیه وحق الرعیه علی الوالی فرضیه فرضیهما الله سبحانه  
 تکف علی کل مجملها نظاما لانفسهم وغیر لدینهم فلیت فصلح الرعیه  
 الا بصلاح الولاة ولا یصلح لولاة الا باستقامة الرعیه فاذا ادت الرعیه  
 الی الوالی حصه وادی لوالی حصها علی الحق بینهم وقامت مناصح الدین  
 واعندک من مال العذل وجرى علی ذلک لیس فیصلح بذلک الزمان  
 وطمع فی بقاء الدولة وثبت مطامع الاعضاء واذا غلبت الرعیه والیها  
 واجبر الوالی برعیهه اختلفت هنالك الکلمة وظهورت منال المجور وکثر  
 الادغال فی الدین وترکک حاج السن فعل بالهزاء وعطک الاحکام و  
 کثر علال النفوس فلا یستوحش لعظیم حق عطل ولا لعظیم باطل فعل  
 فهناک نذل الازار وتمن الاشرار وتظیم طبعات الله عند العباد فلیکم  
 بالشانح فی ذلک وحق التعاون علیهم فلیبر احد وان شاد علی ضا الله  
 مرصه وطلال فی العدا جهاده ینالغ حقیقه ما الله امله من الطاعة له  
 ولكن من واجب حقوق الله علو المباد التصحیح ببلغ جهلهم والتعاون  
 علی اقامة الحق بینهم الی ان قال صلوات الله علیه وان اختلف حال الولاة عند  
 صالح الناس ان یظن بهم خیل الخیر ویزوع امرهم علی الکبر الی ان قال صلوات  
 الله علیه فلا یظنوف بما تکلم به الجبابرة الی اخرها فقدر قواعد ونوائد  
 مستفاره اذ مرینا و فقرینا ابن خطبه مبادکه وما خرد یورون اصل علم  
 حقوقی که حکماء اروپ تدوین نموده بدان میاهات دارتلاذ اشباه و  
 نظا بر این خطبه مبادکه مؤکول بر رساله علی حرات که بعنوان الله تکا  
 بعد از این خواهتم نوشت

(دوم) از اصول و مهام وظائف مذکورہ تشخیص کیفیت قرار داد  
 دستورات و وضع قوانین و ضابط تطبیق آنها بر شرعیات و متمیز مواد

قابلہ نسخ و تغییر از ما علی است بدانکه مجموعه وظائف را حکمہ بنظم  
 و حفظ مملکت و سیاست مورمانت خواه دستورات اولیہ متکتمہ اصل  
 دستور العملها علی جمیع وظائف فوعیه باشد و با تا فویہ منضمه مجازا  
 بر مخالف دستورات اولیہ علی کل نقد بر خارج از دستم نخواهد بود چه  
 بالضروره یا منصوصا نیست که وظیفه عملیان بالخصوص معین و حکم  
 در شریعت مطهره مضبوط است و با غیر منصوصی است که وظیفه عملیه  
 ان بواظنه اندازاج در تحت ضابط خاص و مبران مخصوص غیر معین  
 و بنظر و ترجیح ولی نوعی موکول است و واضح است که هر چنانکه قسم  
 اول مذکور با اختلاف اعصار و امتداد قابل تغییر و اختلاف و در جز تغییر  
 بمنصوص شرعی الی قیام الساعه وظیفه و مقام در زمان متصور تواند  
 بود همین طور قسم ثانی هم تابع مصالح و مقتضیات اعصار و امما و  
 یا اختلاف ان قابل اختلاف و تغییر است و چنانچه با حضور و ضبط  
 بدولی منصور الهی عزاسمه حتی در سایر اقطار هم بنظر و ترجیحان منصوص  
 از جانب حضرت صلوات الله علیه موکول است در عکس تغییرت هم  
 بنظر و ترجیحات نوایغام بنا کنیکه در اقامه وظائف مذکور غیر  
 ولا یزال اذن ما ذورن باشد مؤکول خواهد بود و بعد از کمال وضو  
 و بدامنا بن معنی فروع سیاسته مرتبه بر این اصل بدین ترتیب است

(اول) آنکه قوانین و دستوراتیکه در تطبیق آنها بر شرعیات  
 کما ینبغی مراقبت و در دست سؤد فقط بقسم اول معصور و در قسم دوم  
 اصلا این مطلب بدون موضوع و بلا عمل است

(دوم) آنکه اصل شود و قسمی که ذاتی است اساس سلطنت  
 اسلامیه بنص کتاب است و سبب معدرسه نبوت صلی الله علیه و آله

میقتضی بر آنست در قسم دوم است و ضم اول چنانچه سابقا اشارت شد  
 و اساسا از این عنوان خارج و اصلا مشور و دان محل ندارد  
 (سیم) آنکه همچنانکه در عصر حضور و بی کسبندگی ترجیح  
 ولایه و اعمال منسوبین از عبادت علی کمال صلوات الله علیه ملزم قسم  
 است و بهین جهت است که اطاعت ولی امر علیه السلام را در این  
 موارد که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم در عرض طاعت  
 خدا و رسول صلی الله علیه و آله و بلکه اطاعت مقام رسالت و ولایت  
 صلوات الله علیه را با هم در عرض طاعت خلاق ظاهر غرض تقدیر  
 فرموده اند و آنکه از وجوه و معانی اجمال بنی بصبغ کلام بود و تقدیر  
 هم بهین امر است بهین طور در عصر غیبت هم ترجیحات ذواب غایب  
 و با ما ذوقین از جانب ایشان لا محاله بمنصبتان ثابت قطعه علی کل  
 تقدیر ملزم این قسم است و از این بیان بخوبی حال صفوات ذواب  
 مقررین که این الزام و التزامات قانونیه را شرعا بلاملزم پیدا شده  
 متکشف و ظاهر شد که جز کمال غرضانیت و با عدم اطلاع بمقتضیات  
 اصول مذهب متشاهد دیگری ندارد

(چهارم) آنکه چون معظم سنایان نوعیه از قسم دوم در تحت  
 عنوان ولایت ولی امر علیه السلام و نواب خاص با غام و ترجیحاتان  
 مندرج و اصل تشریح مشوریت در شریعت با این لحاظ است  
 البته با توقف حفظ نظام و ضبط اعمال مقتضیه مستصدیان و  
 منع از تجاوز و تجاوز ایشان بر تدوین آنها بطور قانونیت بر همین  
 مقتضیات و نظام با این وظیفه لازمه حسیه یا انجالی خالیه و توقف رسمیت  
 و نفوذ آن بصلوات مجلس و هی شورای ملی سابقا مبین شد که در عهد

در ایت کامله کفایت کافیه مبعوثان ملت است و با امتداد ازین مندرج  
 الامضاء و الاذن چنانچه مشور و ماکذت تمام جهات تحت مشوریت  
 مجتمع و شبهات اشکالات منافع و مریح فتنه و قوه عملیه بودن  
 هیئت منتخبین ملت هم با این معنی و واهی بودن شبهات مفرضه منقاد  
 که نفس نفسین خوانین را اقتراحانه و دل بخوانانه مغایله یا دستکاه نبوی  
 شمره بودند از این بیان مرید علی سابق نظام موهوب و وجوه  
 این وظیفه نظر بوقف حفظ نظام و ضبط تصرفات مقتضیه بر آن  
 اشکار کردید

(پنجم) آنکه چون دانسته قسم دوم از سنایان نوعیه در تحت  
 ضابطه و میزان معتین غیر مندرج و با اختلاف مصالح و مقتضیات مختلف  
 و از این جهت در شریعت مطهره غیر منصوص و مشوریت و ترجیح منزه  
 و لایحه نظر موکول است پس البته توانین و اجبه با این قسم نظر  
 با اختلاف مصالح و مقتضیاتش یا اختلاف عناصر و لا محاله مختلف  
 در معرض نسخ و تغییر است و مانند قسم اول مبنی بر دوام و تابدین تواند  
 بود و از اینجا ظاهر شد که قانون متکفله و طبقه نسخ و تغییر توانین  
 با این قسم دوم مخصوص وجه قدر صحیح و لایحه و در طبقه حسیه  
 و الحوی موجب کمال حکمیت که غیر مطلقین بدین سابق اسلامیه چگونه  
 اینچنین وظائف و مقصد استقامت و صحیح تر نسیب نمودند و از این  
 عجز تر آنکه منطبق از آن چگونه از لوازم و مقتضیات اصول مذهب  
 غفلت و با تعادل و تجامل نموده مغالطه تردید به خیلی بی ربط  
 که با این نسخ و تغییر عدول از ولایه مجاز و با از حرام بواجب بازگیا  
 مباح دیگر است برای تنویر از زمان عظم القاء و بر مرید بر

نعمه مضحکه شدند چه دانستی که این نسخ و تغییر از تمام شقوق زردید  
مغرضانه مذکوره خارج و از باب عدول از فرقه واجبت بقدر  
دیکتر و قدر شکر آنها که حفظ نظام و سبب استوارت است واجب  
حیث و اختیار از ادب تابع خصوصاً مصالح و مقتضای اعصاب و بزرگی  
من له ولا یله النظر موقوف و با اصل حجت و اوجیت فرقه دیکر البته  
عدول لانه خواهد بود و خوبت هم در آن اصحابه بجزیه العقول  
و هم در این مغالطه ضد ما مؤول بمثال مبارک لقد حن قرح لبسین  
تمثل شود و لکن ما قبل بد کهر با علم و فن او مخفی دادن تیغ  
است دکت زاهرن

(سپس) از وظایف لازمه سیاسته بجزیه قوای مملکت است که  
هر یک از شعب و وظائف فوعیه در تحت ضابطه قانون صحیح علمی منضبط  
معموده اقامه از باب مراقبت کامله در عدم تجاوز از وظیفه مقرر بجهت  
کفایت در ارباب مجربین در انصاف سیاست و اصل این بجزیه را مورد  
فرض از جهت دانسته اند و حضرت سید اوصیا علیه فضل الصلوة  
و السلام هم در طی فرمان نفویض و کاتب مقرر بمالک اشتر  
رضوان الله علیه امضاء فرموده میفرماید و اعلم ان الرعية  
طبقات لا یصلح بعضها الا ببعض ولا غنی ببعضها عن بعض فینها  
جنود الله و منها کباب العامة و الخاتمة و منها قضاء العدل و عمال  
الانصاف و الرفق و منها اهل الخیر و الخراج من اهل الذمة  
و مسلمة الناس و منها التجار و اهل الصناعات الی ان قال صلوات  
الله علیه فالجنود یأذن الله حصون الرعية و زین الولاة و غیر الذ  
وسبل الامن و لکن نفوس الرعية الایهم ثم لا قوام للجنود الا بما یخرج الله  
لهم

لهم من الخراج الذی یفوزون به فی جهاد عدوهم و یمنعون  
علیه فینما یصلحهم و یكون من و ذاء حاجتهم ثم لا قوام لحدین الضمیر  
الا بالانصاف الثالث من القضاة و العمال و الکتاب لما یجکون من المنا  
و یجکون من المنافع و یؤمنون علیه من خواص الامور و عواینها و لا  
قوام لهم جمیعاً الا بالتجار و ذوی الصناعات الی اخرها کتبه صلوات  
الله علیه اندراج تمام شعب و زادت تمامهای مالیه دولت ستمده  
در اصناف مذکوره ظاهرست چه بالضرورت شغل و زادت داخله مالیه  
در فرقه و تحت عنوان کتاب مندرج و جمیع محاکم در تحت عنوان  
قضاوت داخل و زادت خارجه در آن عصر بی محل بود و بعد  
از این فرمایشات برای منتخبین بجهت ریاست هر یک از اصناف  
مذکوره اوصافی اعتبار فرموده که در این جزو فرمان از کتب  
اکبرنا با بتر وجه قدر سزاوار است که چنانچه مرجم حضرت  
ابن الله العظیم سیدنا الاشاد القلانیه آقای میرزا شیخ زیدی  
قدس سره غالباً بمطالعه این فرمان مبارک و سر مشق کردن  
از ان مواظبت مبفر فرمود همین طور تمام مراجع امور شرعی و  
سیاستیه هر کسی باندازه مرجعیتش این سبزه حسنه را از دست  
نداره این فرمان مبارک که بنقل موقفین از و پانین ترجمه  
نموده دو استنباط قوانین سر مشق خود نموده اند کما لم یکن  
نشانند و خوبت در استقضاء اصول و وظائف سیاسته  
عصر غیبت با آنچه شد قناعت و بقیه را بجهت در است  
میعونات ملک و هیئت مجتهدین نظار بعد تحطیک و نشینده  
بعون الله تعالی و حسن نایتک موقوف در این

والله

واقعا (خاتم) مثل بود و مقصد است (اول) در استفضا  
 قوای ملعونه استبداد است اول اذان قوی که اصل و منش  
 و روح تمام آنها است جهالت و بی علمی ملت بو ظانف سلطنت و  
 حقوق خود و بدیعی است که چنانچه علم سرچشمه تمام مقوضات و  
 وسعازان است جهل هم منشاء و منبع تمام شرخ و موصلاست  
 در کانت جهل است که انسان را به بی پرستی و تشربک فراموش  
 طواغیت با ذات حدیث تعالی شانند و با آنها و صفا خاصه الهیه غایب شده  
 بواسطه جهل است که انسان بیچاره ازادی خدا ازادی ما و اثر درج  
 امور با جبار و غاصبین حرب و حقوق ملت را را ساخر اموش و  
 بدست خود طوق و قبتشان را بگردن میکند و بلکه این عظم  
 مواج نعم الهیه عزراشده و ام مقاصد انبیاء را اولیاء علیه السلام را موهو  
 بشمارد ناوایی و جهالت است که این همه صفت و دیوسبر است  
 صورت و ایدل تمام قوی و دافائش در استحکام اساس است در قوت  
 خود اثر و اوار و بجای آنکه با برادران دین و وطنش در استقامت  
 و تکلیف خود از این اساس و در قبت و حفظ دین و وطنش هم در  
 و همدست باشد بر بچن خون و نه مال و هتک اعراضشان هم بکار  
 و چنین میدنی و بدینا موسی و ظالم پرستی و اشع الحاکم راه زینرا  
 شجاعت و شهامت و بلکه خدمت بوطن و دولت و موجب سربلندی  
 و شرف هم میداند مانند ازل کوفه و افیاش تمام قتل و اش  
 علماء و سادات و اخبار و احرار و هتک اعراض و هتک و لشان  
 افتخار و از اندراج و در عداد برید بان هیچ بر و انداردی در او کی و  
 و غبا و نت که این صنف حیوان دنیا و اصل از آنها بجای جانفشانی

در حفظ دین و حر است و وطن اسلامی با دشمنان روسی که جز خدا  
 دین و دولت و استبداد ملت و بلعیدن مملکت هم ندارند همداستند  
 باسم دینداری و با د و لخواهی چنین شافع را بر پا میدارد منجوس  
 و طاغیان و معنورین کار و در دین و شان و مالک و قاب شد نام  
 و عباسیه و اخلا فشان و اتباع کل ناعی بودن ابرائیان و بلکه نوع است  
 و کلاه بخنه پاپان دینا در دینا و در خنکستان و با نشتار و بی موعولش  
 محمودان و مقبول من ارا و اخالق غالم و فاعل ما بن بر دافتن از لیا  
 و بجا نشان و پیدی و تبعیت مسلمین از ظالم پرستان زمان و تقاب  
 خوارج مخرفان الی غیر ذلک من الشایع هم از این امر است و والا برضت  
 و از ابتداء تا انقضای عالم هر یلانی که بر سر هانت آمد و بنیاد از این نادر  
 معولند و از این مشا بر پا و احضار شته از انجا خارج از وضع رساله و محتاج  
 بدفاتر و طورها است

(دوم) اذان قوای ملعونه که بعد از جهالت ملت از همه اعظم و  
 علاجش هم بواسطه دسوخش در قلوب از لوازم دین است مستوی بودن  
 از همه صفت و در حد و امتناع است همان شبه استبداد دینی است  
 که اجالا در مقدمه مبین و حقیقه تری هم دانسته که عبارت از اذات  
 خود سران است که منسکین در ذی بایک روحانیه بعنوان دینا است  
 و ملت جهول را بوسله قتل جهالت عدم خیرت بمشیت کیش و این خود  
 با طاعتش و امبکافوند و هم دانسته که این طاعند پیدی چون غیرند  
 بحکم الهی علی است لهما از مراتب شریک بذات حدیث و بنص آیه مبارکه  
 که انخذوا اخبارهم و در هبانهم اربابا من دون الله و المنجین من هم و لکن  
 آورده در تعقیبش عبودیت ایشان و در عنوان و ابان شریفه هم در

احتیاج هم مندرج است اصلا ابتداء و اختراع این قوه مشهوره و اعمالش  
 در اسلام از بدیع معاویه است که از برای مقابله با برادر صبا علیه فضل  
 الصلوة والسلام عده از دنیا پریشان از قبیل عمر و عاص و محمد بن  
 و مسلم بن مخلد و مقبره بن شعبه و اشباههم را که در انظار عوام است  
 در عداد صحابه محسوب و در مغلطه کاری با اسم بنی هاشمی بواسطه تشابه  
 بصحابیت نفوذ و مطاعتش را شنیدند و تفریق کلیه و مناصبه با مقام و  
 سلام الله علیه با خود همگام نمودند و هم از دست دیگر ابو موثقی شمری  
 که از معتقد علیه ایشان ما پوس بود بهمان اعتزال و تقاعدشان از  
 حضرت حو و خدا لان شاه و کاتب علیه و نیز هم صورت بزرگ نصرت و خلافت  
 حضرت بجزج بی خردان امت دادند قناعت و بوسطه معینان دست  
 دنیا پرست یا او سکوت و اعتزال از دست دیگر دهنده و فتنه سازان شدند  
 و استبداد و تحکات خود سران دادند اسلام استحکام و حتی سبب انقضای  
 علیهم السلام بر منابر مسلمین و فاج داد هر شودند و محض حفظ اعتبار خود  
 و منفعت عامه با بر این کفر بین اعانت و با سکوت اختیار نمودند شد  
 حاجت فرغند و طواغیت اخلاقی من الامویة و العباسیة و خلفهم  
 المغضوبین لظالمین در تملک و قیادت و محو احکام شرعیست این  
 و این سکوت هر دو دشمن را تکمیل و برود و هور و اعصار و توارق  
 و افکار و اتحاد و ارتباط استبداد و بی مورد و شاننا مال عمر و عاص و ابوشمر  
 با استبداد سبانی مورد و از معاویه و بهیم استجکی و مفهوم بهم بودن  
 این دو شعبه استبداد و استغناء بدو خیر مشهوره و طالت حالیه که هم  
 با ظلم و طواغیت موجب نفوذ کلیه و مطاعت مناعت نشان سکوت  
 و عدو اعانت بر دفع ظلم مانده و همدگر فرستند و کردین عوام اضل از انعام

منتهی کردند و کلابان بعد الی بیان و لا اثر بعد عین و نعم فاحیل (رد)  
 و کشتن بنای شهر بن ابی شوره در خلافت مریز و تا نفع صورت و مضمون  
 ابن بیدن از اخبار طهبت ما خود است

(سپس) ازان قوای ملعونه نفوذ دادن بناه پرتی است در مملکت  
 و بجای امرای در میان قوه علیه علیه و سائر موجبات نفوذ و امتیازات  
 فوجیه تر مقرر داشتن و مرجعیت امور لشکری و کشوری سائر نوعیات  
 مملکت را تا به این رد بلبه خیمه قرار دادن و با اندازه مراتب و درجوات  
 منصب دادن و زمانا موزنا مفوض داشتن است بدو جبهه و سوتش اعمال  
 این قوه ملعونه اهم مقدمات استغیاب و قاپ ملت و درجوات هم  
 با اختلاف و درجات استغیاب و تملک و قاپ مختلف است نفوذ شاه بر  
 در مملکت است که نادانی و جهالت عمومی را در علاج و ریشه علم و  
 دانش و سائر موجبات سعادت و خجالت ملی را بواسطه عدم فائده و  
 بلکه مصر بر ترقی بودن بکلی از مملکت بر میآید از تمام قوای علیه را  
 مضحک و نابود و هر را در قبال غنیمات خارجی بمنزله صنوه در چنگال  
 شاهین و در تمام حوایج شبانه روزی محنا جان مینازد و سوز  
 شاه پرتی در دود و ریشه مملکت است که حتی مملکت در در حال  
 علم فضل عن العوام با علم بقیام ضرورت دین اسلام بر غاصبت  
 و حرمت اعانت بر فعال ما بشاه و خاکه ما برید بودن طواغیت مشع  
 هذا باقضای جیلت ثانیه و این اعانت و ظلم که دانسته از اعظم کبایر  
 و ترک بدات حدیث عز است به اخبار و برهان نای و حفظ  
 دینش نامید ساحت مقدسه دین مبین را لکه داد و حتی بیکه هست  
 در استحکام این پرتی من حیث لایشر و اورشان میناید مرا جمع

توعبات مملکت را تابع درخبات این رذیله خبیثه قرار دادنت که هر قدر  
 نیست فطرت قزوق غارتگر و بی انش و باقی بوسله اظهارش زمامها  
 مملکت و در قاب مملکت مالک و بدون تعین مشقت داه زنی با کمال  
 قوت و شوکت و از باب استحقاق و ما لکبت اذ لک ان اذلاء و اذقاء را  
 انزاع و بواسطه کمال فی علی و کثرت فطرت و ذلالت و از غیبت دین و  
 وطنی بجهت و منصب نداشتن و شرف استقلال و قومیت بشناختن بطبع  
 جزئی انتفاع شخصی و با اندک جایای پس حریف طار تمام مملکت و مخرج و  
 شک بر آوردن و مکتب و ابا دان مملکت و جمیع جهات حفظ استقلال  
 قومیت مسلمین بی صاحب برضایت و امینا و معاخذت مخوکس بقیمت  
 و اکذار و ملک و دولت و مملکت را بحال تباہ و روزگار سباه مانا  
 ابرائیان از ازار قوم سباه پیشاندن نفرین کلمه مرد و کت مکت و تو خوش و  
 شکر هر سلطان ذرعین از هر دیکو و بنیاد فنا دشتن هر سلطنت تدبیر  
 قویه بچنانست این دستمزد و اعمال این قوه خبیثه و انکال بان مستند  
 عدم و قوتشان در اغتشاب هستی و داری امت بر هیچ حد موجب نفرت  
 و عین از سلطان و اهمانسان در اظها ر شاه پرستی و دولت خواری  
 و خود ا حافظ و مادی سلطنت مخرج فاذن و دفع هجوم و اغتالانست  
 و امور نمودن موجب توحش سلطان است از رعیت و مضروب و کت  
 بیخبر و تضعف قوا مخرج اعطای سابقه مال این توحش و دشمن و نتیجه نفوس  
 دادن بپناه پرستی و مملکت جز و ول و انراض نباشد و خصم سبند  
 ارضیاء علیه فضل الصلوة و السلام و در طی فرمان تقوی و کلاب مضر  
 بمالک شرف رضوان الله علیه و وصف این دستمزد چنان اول کو و  
 تحذیر ارضاء دشمنان مینماید و پس حد من رعیت نقل علی لوالی مؤنه

فی الرضا

فی الرضا و اقل مغونه له فی البلاء و اکرة للتصا و اسئل بالالتحان و اقل  
 شکر استناد الاعلاء و ابطا عذرا عند المنع و اضعف صبر عند ملات الذم  
 من اهل الحاحه و انما عمود الدین و بیاع المسلمین و العز له العز العامه  
 من الامة فلکن صفوک لهم و مملکت منهم مراد از اهل خاصه همین دستمزد  
 خوران است که بعنوان دولتخواهی و شاه پرستی خود را بولایه و مراجع حکومت  
 میکنند و هم در لزوم و مجسم ماده ایشان در همان فرمان مبارک مینماید  
 ثم ان للوالی خاصه و بطانته فیهما استبشار و مطاول و عتقات نضا فی مقامه  
 فاحکم ماده اولک و لکن یقطع اسباب تک الاحوال و لا تقطن لاحد من ما شکتک و  
 ما مکتک قطیعه و لا یطعن من منک فی اعتقاد عقدتضربین بیهما من الناس  
 فی شریک و عمل شریک یحکون مؤنه علی غیرهم فیکون منها ذلک لهم دونک  
 و جنبه علیک فی الدنيا و الاخره و الزم الحق من لونه من القریب و البعید  
 الی اخر ما کتبه صلوات الله علیه الی الظاهرین

(جهانیه) اذان قوای ملعونه القاء خلافها بین امت و تفریق کلمه  
 ملت است و هر چند اصل این قوه خبیثه و اساس همان جهات  
 و فعلت خارجتیش غالباً بقصد استبداد دینی و مقداری هم بپناه  
 پرستی مستند و مستفلا در عرض آنها نباشد لکن چون تمام استبدادات  
 واقع در امم سابقه و این امت هم بین تفریق کلمه مله منتهی و قوای کثیر  
 ثلثه سابقه بمنزله مقدمات آن و نتیجه مطلوبه از آنها هم بین تفریق و اختلال  
 و فی الحقیقه جز اختراعک و اصول سابقه مقدمات است و این جهت در کتاب  
 ابان و اخبار تمام استبدادات را بجهت تفریق کلمه علیه و قشت اهوال  
 و اختلال اراء مستند فرموده اند قال عز من قائل ان فرعون غلافی  
 الارض و جعل اهلها شیعا یسئف طائفة منهم یدرج انبائهم کلمه مبارک

شیعا



شيعا واجمعة منفردتين تفصيلا فمؤده اندوكلا لسانية مباركة بر ترتيب <sup>تدبير</sup>  
 فاستعبادهم بوردن سلطنت فرعون برهين تفريق كلمة بظاهر هو  
 اثنت وخمسة سببا وصبا عليه والمه افضل الصلوة والسلكه ومان خطبه  
 مباركة قاصعه سابق ولا حقا بخر در تحقيق حقيقت سلطنتا استباديه  
 سابقا ودطى مقدمه نقل كوزيم فرها ثنائى فر مؤده اندك ان بزاى مفرقا  
 داء وبي برون بد واء لازمانت هم در نقل كتبهم وصادقين در دعوى  
 تشيع وخالصين از اغراض استباديه واستعباديه را بدستور العدل  
 امامان اكاه و بشنا عث نظام برتسى و عدم موافقت و استنفاد  
 حريت مضمونه خود متنبه سازيم قال صلوات الله عليه واله  
 واحذر ما نزل بالانتم من قبلكم من المثلث بسوء الافعال و ذم الامم  
 قد كذوا فى الخبز والشراحوالهم واحذر ان تكونوا امثالهم فانما تفكرتم  
 فى تفاوت حالهم فالزموا كل امرؤ منكم لغزبه بشانهم وذا حث الاصل  
 لعنهم ومدت الطافيه فيه عليهما انفارت النغه له معهم ووصلت لكرانه  
 عليه حبائهم من الاجتناب المنفره واللزوم للالفه والتخاضع عديها والتوجه  
 بها واجتذوا كل امر كمر فرقتهم واهن منهم من مضاعف القلوب  
 قضا عن اشد وتذاب النفوس و تخالوا لا يدى وتدبروا احوال  
 الماضين من المؤمنين قبلكم كيف كانوا فى حال التخصيص والبلاء المبرور  
 انقل الخلاق اسباب واجهد العباد بلاء واصبوا اصل الدنيا لا انخذ  
 الفرع عن عبيدا فناموهم سوء العذاب وجزعهم المراد فلم تبيع الحما  
 يهم فى ذل الملكة وقهران لئنه لا يجرون حيلة فامناع ولا سبيلا الى  
 دفاع حتى اذا دوى الله جدا لصبرهم على الاذى فى محبته والاحتمال للكره  
 من خوفه جعل لهم من مضائق البلاء فربما فابدلهم الغر مكان الذل

والامن مكان الخوف مضادا واملوكا حكاما وانما اعلاما وبلغت لكرانه  
 على الله لهم ما لو تنصب الامال اليهم فانظروا كيف كانوا حيث كانت الاملا  
 مجتمعة والاهواء منفعة والقلوب معندة والايدي مترافعة والسبوت  
 مناصرة والبصائر ناذرة والغرائم فاحدة الوبقوا واربابا فى  
 اقطار الارضين و ملوكا على رقاب العالمين فانظروا الى ما صاروا  
 اليه فى اخر امورهم حين وقعت الفرقة وتشتت الالفه واختلفت  
 الكلمة والافئدة وتشقوا مختلفين وتفرقوا متحاربين قد  
 خلع الله عليهم لباس كرامته وسلبهم غصارة نعمته وبقي قصصا  
 فيكم عبر للفتن من منكم واعبروا بحال الدائم قبل وبعث الحق وبعث  
 انسابهم عليهم السلام فاعلما عندال احوال واقربا اشتبا  
 الامثال تاملوا امرهم فى حال نشئهم وتفرق هم لباني كانت  
 الاكاسرة والقباصرة اربابا بالهم بخبار ونهم عن ريف الاذواق  
 وبجر العراق وخضرة الدنيا الى منابت الشج ومنها فى الرجح و  
 نكد المعاش فزكوهم غالة ساكنين خوان دبر ووبرا ذل الانم  
 واوا وحيدهم قرأوا لا با وون الى جناح دعوة وبعثفون بها  
 ولا الى ظل الفة يعتمدون على عرضها فاحوال مضطربة والابد  
 مختلفة والكثرة متفرقة فى بلاد ازل واطبا قجهل من نبات  
 مودة واصنام معبودة وادغام منطوقة وغارات مشنونة  
 فانظروا الى مواقع نعم الله عليهم حين بعث اليهم رسولا فقد  
 طاعتهم وجمع على دعوتهم الفهم كيف تشتت النغه عليهم جناح  
 كرافتها واسأل اللهم جداول نعمتها والنقت الملة بهم فى عوائل  
 بركاتها غريقين وعن خضرة عيشها فكهمين قد تربعت الامور بهم فى

نظیر سلطان قاهر و آنهم الحال الی کشف غم غالب بقطف لایمور  
 علیهم فی ذری ملک ثابت فہم حکام علی العالمین و ملوک  
 اطراف الارضین الی اخر ما افاض صلوات اللہ علیہ علی الامم  
 من العلم والحکمة و در مواقع عدیدہ دیگر از خطب منیا و کہ  
 و سایر اخبار و آردہم استناد ذلک و اشارت و اضحلال و  
 ہر قوم را بنفرت کلمتہ خودشان نصیح فرمودہ اند و برہانامہ از  
 بد ہیئت و ولایت جہ بالضرورۃ حافظ حقوق و رعیت ہر قومی  
 کہ اعظم ہر حرب و قیام و نا موموس کبر کیش و این و استغلا  
 وطن و قومیتانست بہمان جامعہ نوعیہ منحصر متوقف بر استحکا  
 آنت و اول آفت مرتبہ بر نفور و اختلال ابن حصن حصین ہما  
 حرب و ابتلائی اشارت و در قبت طواغیتانست و اقویا را خلیہ  
 کہ بقوت قاهر بر سائر طبقات و انتفاء قوہ دافعہ ملتہ کہ فقط  
 عبادت اذا بخارانت ہم را بزیر بار و قبت خود میکشاند و  
 بفرض استیصال قوای دفع و تخلص از اشارت و در قبت خود تمام  
 قوای ملتہ و جمیع نوعیہ و موجبات حفظ از ضلالت و شوکت  
 غنیان خادجی ہم بالشیع مضمحل و نا بود و ہم را ہمہ ہرند و بسولہ  
 اعمال قوای استغیاب و بر انداختن و نشہ علم و ذلت از مملکت  
 و نفوذ دادن پشایستی و غیرہا از قوای ملعونہ و شدت  
 و مواظبت بر منع از اجتناعات و سایر موجبات حیات و بقوت  
 ملتہا ہم را بچنگال انان گرفتار و بجالسختن ان بختگم الناس  
 مہر شانند حال خالیہ فلک زکاز ازلن و مزہ بوم و برانش غنیان ابن  
 بیان و وجدان ابن برہانست

(بیم) اذان قوای ملعونہ قوہ ارضیہ خوف و تعذیب  
 کبریت ما خودہ از فراعتہ و طواغیت سلفہ طاء حربت موہوبہ الہیہ  
 اسمہ و بر بار دادند کان سہم مقلدہ انبیاء و اولیاء علیہم السلام با فواع  
 عذابہای فادہ بران اوار طیبہ من الاسر و القتل و التکلیف و التمثیل  
 الحسب فی المضائق و در السنہ و در ہتک الاعراض و تہت الاموال  
 و غیرہا معذب و بر احتیاق و ہمچہ فر کذای شود  
 اعمال ابن بی وجہا خطا عن سلف ہم تہت علی است ازان  
 شرفا و ایجاد و ہم بطع قلع و قمع شجرہ طیبہ اباہ و حربت وضع از سزا  
 بیہودہ و ہم بفرض خوف و تہت است با اشارت و ذل و قبت اغاغر  
 از شرافت و مجد حربت و درجات اعمالش با خذلان مراتب بیہودہ  
 قنات و التلاخ از فطرت انسانیت و بی اعتمادی ببدہ و مینا  
 و عذاب حرب و قنات مختلف و در این روزگار ہمانکہ بقوت اللہ  
 سبحانہ و تعالی دورہ طاغوتیت طواغیت و گرفتاری از ان است  
 و ذل و قبتان بنقطہ آخر رسیدہ ہمین طور شرافت و قنات و  
 التلاخ از فطرت و بیہودہ و بدینی فراغند و طبقات احوال نشان  
 ہم با علی رجبہ منہی و خنے اموری کہ ہیچ تا دینی نشان تمیز مند  
 ہم مشہود و صحت و صدق مقالہ معروفہ و اولیہ و خواہ را کہ  
 ہمیشہ بزید و از زیاد و از سعد و شرفشان بسیار و فقط سرور  
 مظلومان و احرار صلوات اللہ علیہ علی المشہدین بین بدیہ و  
 مقابلہ نیست بر عالمیان اشکار ساخت و در اخبار و آردہ در اورد  
 طہنت ہم و فایان ڈالہ بر ہمین تشایہ مکہونات و مکہونات نفوس است

و سابقا بما خو بودن شعر معروف و کتک این آب شیرین آب شور  
الحج از آنها اشته شد

(ششم) اذان قوای ملعونه ارتکان ذبلة استبداد استبداد قباضا  
و ذبرد استا است و جبلت فطرت نوع بزکان واقونا بملکت بطبقا هم و طینے  
شکر و زرد کوفی و معامله استبداد به و تجملات دل بجوا هانه و تحکمان خو  
سزانه فیما بین تمام طبقات و از این جهت است که نوع اقویا بملکت خا  
ملاکین ایشان بواسطه منافات نسوبه و عدالت از جهات عدیه با  
مقاصد اغراضشان و پیغمبری و عقلمند از توقف حفظ دین و شرف  
استقلالشان باغراض از آنها و غلبه حیفا جله و اهواء زائله بر غایت آنچه  
و ادراکات عقلانیه با منشا و اصل استبداد مبرود و همدست است  
با این شجره خبیثه بمنزله فرخ و اغضاند و ابتدای قدم نهادن مشرط  
با بران و وزیدن نسیم عدالت بمرز و بوم و برانش نامطلبه رپوده  
و چنین کار می شد که سلب استبداد مخصوص و ایشان و مرک فقط برای  
همسایه است از تمام طبقات من المعتمین الفا صین لزی العلیا و  
الملاکین و غیر هم بجه درجه بذل مجبور و در افامه اناس بجه انداز  
مناعدت شهود بود و بمحض برداشتن شکر بروه از دو تکار و دانستن  
انکه روزگار با چه روی در پیش و مطلب از چه قرار است چگونه  
و در قرا بر گردانند شعبه استبداد دینیه با هم حفظ دین و شاه پرستان  
دست او بز و لغواهی و سائر چپا و لچپان و مفت خوزان هر کس  
با هر سلاجی که داشت حله و در کوزند مخالفند و در احکامه حفاظ دین و  
پیشروان مدهه اندراج در عنوان فاما بحکم الله استخف و علیان  
و الراد علینا کالر اد علی الله و هو فی حد الشک با الله کالعدم و دانسان

نکش

نکش طائفه و نفق اخری و مرفا خون مجد بد شد و سزاوار است  
باز هم بشعر سابق (دک دک این آب شیرین آب شور) الحج که ما خوز از  
اخبارات تمثل کنیم

(هفتم) اذان قوای ملعونه اغصنا قوای حافظه طلبه من المالبه و  
المسکوبه و غیرها و صرف انها در سر کوفی خودشان است انتخاب  
سزاواران عسکریه از اجانب معاندین دین مبین و زمانه عاثر  
اسلامیه را با نمان و اکذا شن و تربیت چند زبانان مفوض باشد  
هم برای تکمیل این قوه و بفرض عدم مبالاات و استنکاف ندانستن ان  
بی خردان از همه چیز بی خبر و وظیفه مقامیه ناشناسان از مخالفت  
احکام شریعت و جباران و عقلمند نفوس هتک اغراض و ضیاع مواالک  
تهریش عسایر و ابلان و حشیره هم مکمل این قوه و سزا مدلت و علمه  
العلل همه همان نادانی و جهالت است چنانچه سنا پر خریها هم همه  
مترتب بران و از فرخ است

مقصود (دویم) در اشته اجالته بعلاج قوای ملعونه الی  
دام همه علاج جهالت و نادانی طبقات ملک است و این مطلب نسبت  
بجهل بسبب با دخول از طریق علاج و تشریح حقیقت استبداد و  
مشرطیت نفهم آنچه در مقاله و فضول حتمه نیامودیم در کمال  
سهولت لکن بشرط ملامت و عدم خستوت در میان و حفظ ازها  
از شوا بخرضا نیت و تحرازه و حیا نفران زنجار قلوب و لحفظ از  
ر میبند و مشوب شدن از هان قال عز من قائل اذع الی سبیل ربک  
بالحکمه و المواعظه الحسنیه و لما ولهم بالکلیه احسن ابان و اخبار  
دعوت توحید و از وظائف شون انبیاء و اولیاء علیه السلام

پس

پس هر کس در این وادی قدم نهند و در این صدد برآید خواه صاحب خیر بود  
 باشد یا اهل منبر یا غیر ایشان هر که باشد باید بر طبق همان سیره مقدمه  
 رفتار دستورات العملیه مباد که راستی خود نموده بر رفع جهالت و  
 تکمیل علمیات و تمدن خلاق ملت همت بکارد و لسان بدگویی را  
 چون محمول بر غرضانیت است مطلقا کنار گذارد تا خود کاملاً غایب باشد  
 بغرض خود نمایی و عوام رسانی و هنگامه جوئی و امثال ذلک در این  
 وادی داخل نشود مانند جمله ازجرائد سابقه و بعضی اهل منبر نا طیف  
 سابق که با درویشان نازان و با دشمنان بودند تا نا و معظم صدقات  
 و لطیفات وارده بر این اساس سعادت بهفوات آنان مستند است بهما  
 و دست و پز تویش از همان بدست اصول و ارکان استبدادند همد ملت  
 فلک زده را بجای لالت و کافیهی مجرب و حقوق خور منجر و از مقصد  
 اصلی بکلی بیغیرد نکند شرف و نایب شرف را حفظ و دست برای استبداد  
 و فعال ما بشاء بودن ظالمین معین و باور نراند از ادبی قلم و بیان و  
 و نحوها را که از مرتب از ادبی خدا دادی و حقیقتش هم عبارت از  
 بودن از قبل تحکیم طواغیت نتیجه مقصوده از ان بی باقی در حق  
 تنبیه ملت و باز شدن چشم و گوش امت و پی بزود نشان ببادی و  
 و شرف استقلال وطن و قومیت شناسی و اهتدایان در حفظ دین  
 و تحفظ بر ناموس اکبر کیش و آیین و اتحادشان در ان تراغ حرب و موافق  
 الهیه و استنفاد حقوق مغضوبه ملینه و برخورد نشان بتجسس معارف و  
 تمدن خلاق و استکمال نوعیه و وطنیه و امثال ذلک است و سببه  
 هتک اغراض محترمین و گرفتن حق الکتون از زید با اجرت تعرض بعمر  
 و پاکینه خواهی از بکر و نحو ذلک نماید و در دفع افادیل و باطل اعوان

ظالمین

ظالمین با اجتماع جهات علیت اهلین بهمان کلمات کوفی اکتفا و تعرض  
 با تمنا خاصه را بکنه بکنا به اشاره و تلویحان هم موقوف و طبقه خود را  
 وصل کردن دانند نه فصل نمودن و اما نسبت بجهل مرکب خاصه آنکه  
 دانشان لجاج و عناد و دو دستی و هم چینی بر طرفین و بر حرف  
 خود ایشاد و بلبان حال انار و لا الفار گفتن هم بمیان آمد باشد  
 در کمال صعوبت شایدهیسا لکن مذاکران و طرفین نداشتن در موا  
 لجاج و عناد و در وقت از زمانه بر داشتن تدبیر مبادی ان  
 دفع و ممکن العلاج شود انشاء الله تعالی فقط خصوص اشخاصیکه  
 نه از روکاشیاه و جهالت بلکه بواسطه غلبه هوای غرضانیت با  
 سایر ظالمین برستان همدگشته در ابقاء شجره جنیده استبداد و  
 رقاب ملت بهر هیدینج شقاوت و بیرحمی و متاون مقدمه و مانند  
 سایر غرضان و طواغیت تا هر جا حاضرند جز باس کلی و انقطاع  
 ملعونه علاج دیگری برای این امراض نفسانیه و اغراض شهوانیه تصور  
 نباشد و معقدای مقابله و تعرض شخصی بانان هم هر چند موجب تنبیه ملت  
 و نهد از مکائدشان است با ذم ترکان و اکتفاء بهما کلمات کوفی  
 از جهات عدل بد بکسر اید اولی باشد و هو المستدلقوب

(در قم) که اصعب اشکل همه در حد و امتناع است علا  
 شعبه استبداد و بنیادش چه بالضروره رادع و مانع از استبدادات  
 و اظهار مراد است شهوانیه بعنوان دیانت بهمان ملکه تقوی عدل  
 منحصر و جز اجتماع او ضایقه در روایت احتجاج نقداد و ضایقا  
 لدینه حافظا لفقته مطیعا لامر هو لا مخالفه هوا بود نراد در حقیقت  
 شرعیه اعتبار فرموده اند عاصم دیگری تصور نباشد و با انصاف با صفا

مذکور است

مدکوزات واجتماع اوصافیکه در همان روایت شریفه احتجاج بر  
 علیا سوره و راه زنان دین مبین و کراه کنندگان ضغفاء مسلمین  
 و در آخر هر دو آنکه اضطر علی ضغفاء شیعتنا من جیش بزید لعل الله  
 علی الحکیم علیه السلام فرموده اندینه از اعمال استبداد و استعباد در تاج  
 و اظهار تحکیمات خود سرانه بعنوان زیانت و مافی تصور و نه ضغفا  
 و عوام است بر تیز فیا بین اصناف و اوصاف منضاده مذکوره در روای  
 شریفه و متحد از وقوع در شبکه و دوام صبادان راه زن معتقد رو  
 نه بعد از فسادن در این دام از روی نفس بر تصور و لذت در دنیا  
 پیدا شدن این پیروی و تمکین استحکام مبنای این وجهی که شد  
 بگذاشت حدیث غریبه مفری از آن دارند از این جهت طریق علاج  
 مسدود و تخلص از این ورطه معتقد بنظر مبادید و لکن مهم جدا چون  
 فاعلیت ما پشاه و خاکبش تا برید و قاهریت بر وقایع لا یسل عما یفعل  
 و شریک الباری بیرون جباره و طواغیت نه مطلبی است که در هیچ شریعت  
 و دین و مذهب کلیه فضلا از دین فوهم اسلام و خاصه بر مذاهب ائمه  
 لباس مشرق عیش توان پوشانید و اعانت بر این بن پرستی بنص ایات  
 و اخبار سابقه را چه بساعتدث و همدسته یا خراغنه و ظالمین باشد  
 و با بسکون و ترک نصر و خد لان حق بصور اعانت بر حفظ دین  
 و بجانب وقوع و احتیاط از شبهات بخرج توان داد لهذا در این جزوه  
 زمان که بجداه چشم و گوش ملک باز و با این امراض مزمنه مملکه  
 نوع پی برده ازادی از استعباد اتر اندکی بر خورده اند انشاء الله  
 هر در شیشه استبداد دین بی اثر خواهد بود و بلکه بمقتضا حدیث تا نور  
 یعرف الزوال بالحق و الحق بالجمال که مفادش از استقلال عقلیه و حق

تاسیت

نمائیت بخت عید معدن و زینت این ظالم پستی چه بجهت سستی باشد باید  
 دو سلب صفات خاصه الهیه عزانه ظالمین علی کل تقدیر کاشف از  
 مکتوبات سزاوار این تقابل حق و باطل فی الحقیقه محک امتحان است  
 قال عمر بن قائل احب الناس ان ینروا ان یقولوا انما و هم لا یفنون  
 ولقد قتلنا الذین من قبلهم فلیعلمن ان الله الذین صدقوا و لم یعلمن الکاذبین  
 (سپه) قلع شجره خبیثه شاه پرستی و ترویج علم و دانش و حقیقت  
 امور نوعیه و تابع لیاقت و درایت قرار دادن و در بنده چپا زدن  
 و مملکت فرشی شاه بر شادرا بر انداختن است و با الضرویه نا شجره  
 ملعونه استبداد بر قرار و بنیان استعباد در مملکت استوار است  
 سلب این قوه و تبدیلش بعلی و دانش از محالات و فساد امیکه حقیقت  
 سلطنت و ولایت بر حفظ و نظم و بمنزله شبانی کله بودن ان بوی  
 شد انما که در هوا پرستی بر شخص سلطان مجهول و سلطنت را  
 عبارات از مشارک با ذات احدی عزت کبریا نه در نما لکبت و غیره  
 و فاعلیت ما پشاه و عدم مسئولیت عما یفعل پیدا زدن  
 علم تمکین امت از این معقوریت و جبر در تخلص و قایمان از این  
 عبودیت و ای ناغی کرمی و مساعدت بر این فرعونیت و دولت  
 خواهی شما رد لا محاله و اسبضا دسته اولی که بیکانش ناغی و  
 و نفوذ دادن بفرقه ثانیه که در انخواهشان پیدا شدند کما روی  
 موجبان ترقی و نفوذ و مرجعیت نوعیان مملکت فقط با ظهار  
 پرستی منحصر سلطان و رعیت بواسطه افساد و چپاول شاه پرستی  
 از همدگر مستوحش و منفرد هر سه سلطنتها از بجز این چپاولچیان  
 غافل که خواهد بود شخص سلطان در ذاب و غیره اختلاف و خوف منوعه

دهش

و عیش با عذام ملت و تخویج مملکت مضر و فواذ لذت سلطنت بیست  
 عدل و ابا کردن مملکت و مجربیت و فلو بملک محروم و از ذکر خبر  
 و هتیک با سلاطین جهان بی بهره و الت بنیاد لغا و تکرار و  
 بدنام غالمباست و بلکه بعضی تجر با ملکت ببقی مع الکفر لایسته  
 مع الظلم که بر هائش ظاهر عبا نام مشاهده و محسوس است صریح  
 فرمائش است حضرت سید و سببا علیه اله افضل الصلوة و السلام و  
 طی فرمائش تفویض ولایت مصر بمالک اشتر و خطبه مبارکه که در  
 در بیان حقوق والی و رعیت بر مصلحتی که سابقا نقل شد بقاء و  
 و دوام مملکت و دولت با اتحاد والی با رعیت منوط و اینجا فاش است  
 و ظلم ولایت با نقراض عاجل مؤدی حتی بر یا بودن سواست و اهر در  
 طی اخبار ما توره دیگر بعد الملی جلت عظمتها ساد فرموده اند  
 الی غیر ذلک و بنفصا ابن اخبار و بحکم صحت و تجرهم و برهان و رعیت  
 اسباب ذوال نعت و انقراض سلطنت را هم باین ارتکابات ظالمانه  
 و صا عدت با غراض و خشیانه شاه بر نشان بدست خود ظاهر و جرح  
 صبا می چکند یا چنین حال پنداشد از شایسته بر بد تمنی نخواهد یافت  
 سنه الله فی الذین خلوا من قبل ذلک یجد لسنه الله تبدلا الی اخر  
 مانند بخت النصر و ضحاک و یحیی و زید مشهور و سیدنا محی  
 و لعنت منک و و از ظاهر مصادیق ابره مبارکه که خسرا دنیا و الاخر  
 ذلک هو الخیر المبین خوا هلدیور و بالجملة علاج این قوه خبیثه  
 مملکت و برانه ساز قبل از قطع اصل شجره ملعونه استبداد متمنع و  
 مسلمانان با اخبار غیبیه پیغمبر اما نشان که فرمودند تا من بالمرق و  
 لهن عن المنکر و لیسطن علیکم شرکم فلیسوا منکم سوء العذاب بواسطه

اهمال این دو وظیفه همه شرعیه که بعضی اخبار از دعائم و مبانی اسم  
 اند و از چنان سعاد و خطی که سلطنتان بصرافت طبع خود بافتن  
 مسلمانان و با نظر شایسته از مقام اناریک الاغلی تنزل بهمان اعتصا  
 مقام ولایت قناعت از اعتصاب دام کبریا فی اغراض و از عی خداداد  
 ایثار و اکتاد و از تحکیم خود سرانه دفع بدست محروم مند استناد  
 حریت و حقوق معصوبه و جلو کبری از تحکیم و ترتیب مویجات حفظ  
 استقلالتان بغیرت و بی و اتفاق ملی ترک نهادن خودشان در امر بیورد  
 همین معروف و نهی از همین اعظم منکران منوط و با اندک توانی از قوت  
 شجره هم ترقی و عبودیت کفره العباد با الله تعالی منقل خواهد بود  
 لهذا امبد است که این خرد بقول بیون الله تعالی خرد اینده از دست  
 نهادن و در این امر معروف و نهی از منکر را پیش از این رواندند اساس  
 عدل ذاکه موجب بقاء مملکت استقامت و بنیان ظلم ذاکه مانع از بقا  
 منهگ سازند رقابت حقوق معصوبه مله ذال استناد و در نشانه شاه بر ستم  
 که سلسله جنیان تمام خرابیهها است از مملکت برانند لذت عدل و احسان  
 بیکار سلطان بچاشند و از مقام زاه زینی و چپا اول کرمی و فصاحت بشر بود  
 ترقی داده بخت سلطنت بچاشند همینکه چند صبا می حضرت سلطنت  
 و حلا و نه عدلت و مجربیت قلوب ملک اداک و از عالم سبقت و  
 داه نخی بوادی انسانیت و مملکت ذادی نوع پروردی قهر مقدمه  
 نهاد اگر از نظر منسلخ شده باشد البته در رفع مویجات و خرد منفر  
 و قطع مواد تفرق از بدل بجهول بدویخ و در ستم شاه بر نشان و غا و تکرار  
 مفسد را با طبیعه بخود را نخواهد داد انشاء الله تعالی و الاخر و لا قوه  
 الا بالله العلی العظیم (سجده) علاج تفریق کامه و ترتیب مویجات

انحاد است تا به طلب چنانچه از طرف ایشان بر هائیه خضر پیدا و صبا علیه السلام  
 که سابقا نقل شد مسفا در برهانه نام از بدجهت است نهها حفظ حریت  
 رقاب صیانت حقوق ملت و اغضاب منع تعدیات باشد و دفع تجاوزات  
 کویان دی خواری بران متوقف و فائداش فقط مختصر در این موافقت  
 بلکه حفظ تمام موجودات شرف و نوا بلین دینیه و وطنیه و استقلال قوت  
 و علم و وقوع در اشداذ محنت بنی اسرائیل الی غیر ذلک همه بر این انحاد کلیه  
 و علمه تشنت اداء و مختلف نشد احواء مترتبه از این جهت است که در  
 شرح مظهر در حفظان و دفع موجودات اختلاف و تفرق این همه اهتمام  
 فرموده اند و حفر از حکمهای منصوصه برای تشریح جمیع جاغذ که مشای  
 در ذری بیخ مشیر مکملانان در عباد انبیا جمع و از حال بلکه بکر با خبر  
 همین حفظ انحاد را اذکاره منصوص است و همچنین تخریب بر سائر  
 اجناس است و وجوب لطف و تحبب بصفایه های بی کلف و احاطه  
 بی منت و عبادت مرخص و تشیع جناب و تعزیت مصدا و معارفت  
 بر فضائل حوائج و اجابت خواهش و عفو و صفح از ذلالت و تسخ از زوا  
 و ذمبانیت و تحرم تنبیه و ابداء و تفهین و اسناد الی غیر ذلک از تشریع  
 و اجماع با استحکام اتحاد و الفت و دفع و دفع منافقت تماما برای شرف و این  
 حصن حصین امت است و بلکه شد اهتمام شارع مقدس در تمدنی از اخلا  
 و دینیه خود خواهد و نفس بر پی برات در جانش و مخلوق بواسطه و اشار  
 بخود است همه برای استحکام میان این اتحاد و قطع مواد تفرق است چه بالشرع  
 مدعا تفرق کلمه و تشنت احواء و اختلاف اداء بهما در ذنبه خود خواهد و  
 نفس بر پی و حرکت بر طبق اغراض شخصیه و تقدیم و تحکیم آنها بر مکار  
 و اغراض نوعیه منتهی است و مادامیکه این ذرائع و ملکات بصیبه

الک اختیار و خود پند و نفس بر پی در کار و عبادی مولانا و  
 بار و لا اقل گذشت از اغراض شخصیه و تقدیم نوعیات بر آنها عندالقدر  
 و نفوس متمکن نباشد حفص بن حصین از محالات و هر دم رخنه مید  
 سعی بدیدار گردد سلب صفات خاصه الهیه غراسه از طواعیت  
 تا فی اسلامت و قرآن بشمار آید ظالم برستی جنایت و حفظ  
 تواند شود حریت و هویت الهیه غراسه علاوه بر مظلومیت  
 عنصایب لباس یا حله مذهبی پوشد و صوهومه موسوم گردد  
 ساوان احاد امت با غاصبین حریت و حقوقشان بصورت رفع  
 میباشد قیما بین اصناف مختلفه الاحکام جلوه کند منالطه و توجیه  
 مساویه و عفو و عاص و در نبش قتل عمار و صبا علیه الرحمه  
 الصلوة والسلام بواسطه شهان و در رکاب مبارکش تجدید  
 و خور بزنجای چنگیزی و سائر شنائع ظالمانه تا شی از هدستی  
 در اسعباد رقاب امت جدا است و حقوق شرعیه طلب و حریت  
 و دفع ظلم خواهی ملک مظلومه منتسب کرد الی غیر ذلک پس از  
 و وظیفه که بعد از دفع همه الشامت و تشریح حقیقت استبداد  
 و مشروطیت و مساراة و حریت فریضه زمت دعاة حریت و  
 و جید و حماة دین و وطن و ترقی خواهان نوع است بذل  
 جهل و صرف منبجه در تهنیب اخلاق امت است از این  
 و ذرائع ملکات و قطع مواد خود پندگی و نفس بر پی و غیر  
 از مباری تفرق کلمه و اختلاف اراء و تقدیم اغراض شخصیه بر  
 نوعیات و هم مقاصد انبیا و مقدمه مهمه در تحصیل حفظ  
 انحاد تشکیل انجمنهای صحیحه علیه و مرتب نمودن آنها است از

اعضاء مذهب و کامل در علم و عمل و اخلاق و نوع خواه  
 طلبت با درایت و کفایت در حفظ جامعه اسلامیه و احیاء  
 رابطه نوعیه نه مثل بعضی انجمنهای مبتدیة و اجتماع خود غرض  
 و ذور کوفی و هنگامه جوئی و مال مردم خوری و رخصت  
 طلبیه و اعمال هر نوع غرض و مرض شخصی که منتهی عکس مقصود  
 و موجب مبدل و انضواء قلوب اذ اصل دخول در وادی  
 و استبداد آیتت بهر استاض و امر از استبداد اصلی و موجب  
 و النجای ملت یا استبداد ملعونست در نتخاض از آنها و با  
 شوق و طیب نفس بدان اسارت ملعونه رضادان و با نوبت  
 بهمتیه اذلا علاجی تن در دادن و با لجه غرض از تکمیل انجمنها  
 و قرآن مجید و سایر معظمت دینی را بمبادی نهارد و ضم  
 یاد کردن دفع بد از اغراض شخصی و همدستی بر اعلاء کلمه اسلام  
 و حفظ جامعه نوعیه و ترقی دادن نوع است بعد نه همدستی  
 مساعدت بر اغراض همدیگر و صرف قلوب نوع عقلا و بر غرض  
 از این دانسان و اذافات عظیمه و دروهای در زمان این باب  
 دخول مغرضین و چپاول چنان و کلاه بردارانت در اینوادی  
 و این فرزند و اغنیف شمرن و مهر کار و ابدت خود گرفتن  
 و با اسم ملت خواهی ملت فلک زده و انجاک سپاه نشاندن هم  
 چنانکه عنوان شاه پرستی و سبیل چپاول شاه پرستان و نام  
 خط و بن سبکه و نامان دسته صبا و انت ملت خواه هم بقا  
 دست و بز این دست مردم و اغلب از جارات مسند شنای اعمال  
 انانت قولا مشروطه خواه و عملا در استکام مبنای استبداد

از اغلب قوای ملعونه اقوی و از اعظم موجبات تفرق کلمه  
 و از نجار قلوب و بلکه ضررش بر این اسام سعادت از همه بیشتر  
 و شر و اذات در عذاب همان قوای ملعونه معذور و عقلا  
 ملت بر علاجش مقدم بر همه آنها هست کما شنبه بجهت های علمیه  
 این باب از فشار عظیم تابعونه تعالی مسدود سازند و با لجه  
 و اسام تفرق و در اقامه وظائف نوعیه و اجبه بجهت جمعیه از  
 صدر اول تا بحال و الی اخر الابد بهمین اذات و اظهار غرض  
 شخصی است بصورت غرض نوعی و ابواب آن از حد اخلاص خارج  
 و بمقتضا اخبار و زاده در تفسیر آیه مبارکه قل هو الله احدی  
 ان یبعث علیکم عبدا یا من فوقکم او من تحت ارجلكم او یلیکم شیعا  
 و یدین بضمک یا من بعض که بدغای نبی رحمت صلی الله علیه و اله  
 عذابها است و از منی نازل بر ائم سابقه از این امت مرفوع و به همین  
 تفرق و بهم افتادن و یاس و شدت و قتل و محبت ملت تو طبر  
 و سایر عذاب نبوی بحد یک چنانند تبدیل شده است و این  
 اختلاف و افتادها چه مرکز استبداد باشد یا شعبه استبداد  
 و پادشاه پرستان و پادشاه قوای ملعونه و با عنوان ملت خواهی  
 و دست و زرم خوردن الی غیر ذلک از آنچه منشاء تفرق و اختلاف  
 افتاد است تماما مباری عذاب الهی غرضمند بر این امت و علاج  
 آن از دست علماء امت و عقلا و دانایان ملت هم خارج و جز  
 نبویه و انابه و فطرت و انبیهال و الحاح و توسل و استشفاع از مظالم  
 و جهت صلوات الله علیهم علاج ناپذیر است و بنا اکتف عن المذایب  
 اما مؤمنون و اجمع علی التقی کلشنا و علی الصکک شلنا بجماله الظاهر



صلوات الله عليهم اجمعين واما علاج بقیه قوای ملعونه جز  
 بقلع شجره خدایه استبداد و سلطه فالتی ما نشاء و انزع قوای  
 فماله مقصودیه مکن تکرر و تا این شجره ملعونه برقرار و اساس دل  
 بجوانه حکم لک استوار و قوای فعالیه ملیه مقصودیه نه تغذیه  
 و قتل و استرحس و استبضال نفوس امیه و احرار و اجماع و امت بحد  
 واقف نه انداختا هنی و ارا قیامت حضرت در سر کوبی خود شان بجای  
 منتهی و حالک ملک چنانکه که شاعر از لسان جنید ساکن خرابه بحد بگر  
 که ملک این است همین روز کان زنده و پرازد هفت صد هزار تا فافون  
 جامع و طاقت تمام طبقات و ملک مجری عهد نفره بین قوی و ضعیف  
 دو حکم را فونیه بحد که لا یطیع القوی فی باطله و لا یسأل الضعیف من  
 حقّه مستحکم نباشد ز و کوئی قویا ملک طبقاتهم بر ضغفای بلعقل  
 باشد تا قوای فعاله ملیه من المالیه و العسکریه و غیرها مقصود و مالیه و  
 نظارت و کلام ملک از حیف منار حضرت در مشهات شخصیه چپاول  
 شاه پیرشان مصور نباشد و عسکر به هم بواسطه کمال جهات فرط غنا و  
 بولی نباشد خود که تا طبعه ملشد نه غاصب و رعایان ناشناس از وظیفه  
 مقامه خود که بنص مبارک سر او صبا علیه الة افضل الصلوة والسلام  
 حصون حافظه و عین بودند نه التی اعلام شان بپیچ و در تحت  
 ارادت طاغونیه سخن نباشد البته جز حضرت قوای فعالیه ملیه در شهوت و  
 غضب بانی و سر کوبی استبضال خود ملک مترقی باشد صد و در حکم تحویل  
 دادن مالایان این ملاحظه و همانا نوع عساکر و اخلعشا بروختی بر  
 خطه از شامبا اتباع ملعونه و بنیاد هم در بی ادراکی و غباوت کوی شد  
 و بوده اند نه از دبان و کلماتی هم و نه از فطر انسانى نصیب نه

از وطن و نوع خواهی عرفی دارند و جز انزع قوای سلب فعالیت  
 بالکلیه بعونه تعالی و حق تا بیدار علاج دیگری مقصود نباشد و  
 خویش بقیه همان دروای ساقیه سر خود بنظر الله افای حاجی نیر خیز  
 طهرانی قدس سره را که منعانی بهین رساله است که در رساله بدان ختم  
 اول شروع در نوشتن این رساله علاوه بر همین فضول غنه و فضل بگر  
 هم در اثبات بنایب فقهاء عدول عصر غیبت و اقامه وظایف واجب  
 بسپاس امور امت فرغ مرتبه بر وجه و کتبایان مرتب و مجموع  
 فضول رساله هفت فصل بود در همان در کتاب سابقه بعد از آنچه سابقا  
 نقل شد از تشبیه مشروطیت بشستن دست کتیر پناه از لسان مبارک  
 حضرت ولی عصر اروا خافذاه حقیر سوال کرده که رساله که شغولت همین  
 حضور حضرت مطبوع است لایحه فرمودند بله مطبوع است و هر دو مطبوع  
 و بقراین معلوم شد که مرادشان از آن دو موضع همان دو فصل بود و حشا  
 علیه که در آنها ترخوشد بود با این رساله که با بدعوا هم منسوخ شوند  
 مناسب بود و لطافه و فضل انقاط و بقضو حقه اقتضای کردیم  
 و مدختم بیده صنفه الفقیر الجانی محمد حسن القزوی

التائین من الود المقدس القزوی علی مشرفها  
 افضل الصلوة والسلام فی شهر ربیع  
 الاول سنة الف و ثلثمائة و ثمانین  
 و عشرين الهجره المکرمه  
 علیها صلوة الله  
 علیه و آله  
 و سلمه  
 کتبه الفقیر الفقیر الیک التکبیر الذی یجلی فی  
 کل قلبه



کتابخانه مجلس شورای ملی  
 تهران  
 شماره ثبت کتابخانه  
 شماره ثبت کتاب  
 شماره ثبت نویسنده  
 شماره ثبت ناشر  
 شماره ثبت طبع  
 شماره ثبت توزیع  
 شماره ثبت فروش  
 شماره ثبت چاپ  
 شماره ثبت توزیع  
 شماره ثبت فروش  
 شماره ثبت چاپ





حسب الخواص  
 جناب نطازية الانجاء  
 انا شيخنا كذا بقوش و انجاء  
 او جنابا مقدا القابا انا شيخ احمد  
 خلفا المرحوم الغفور المبرور العالم العالم  
 الفاضل الكامل عمدة العلماء العلامة الفاضل  
 محمد بن محمد طهراني نور الله مرقد و رفع الله  
 در ذل الخلفه طهراني در كارخانه  
 الماهر غالي قد سنوا خصلت هبه  
 خدائي باسمه ج مجلته طبع  
 كرمه بنارنج شهر صفر  
 المظفر سنة ١٣٢٨



اعلان

مخفى نما ناد كه كتاب سُنطاب ننبه الامه  
ونزبه المذموم فؤاد و قواعد مشروطه  
وازان البقايا جناب سُنطاب ملاذ الانام حجة الاسلام  
اقا شيخ محمد حسين النائيني النجفي دامت بر كانه  
كه با مصفا مجتهد بن ابين آقاي اقا شيخ محمد  
كاظم خراساني و آقاي اقا شيخ عبد الله مازندراني  
اذ الله اظلالها من ربه و كماله و كماله  
نصيح و نصح ان بعد امد لا يقطع حوز و خط  
من عرف بطبع و سيد الطالبين و رحمان نبيجة  
بين الحرم بين مدرسه كانه اقا شيخ محمد كايف و شر

بطلبه بقبه هه هو بقره مره